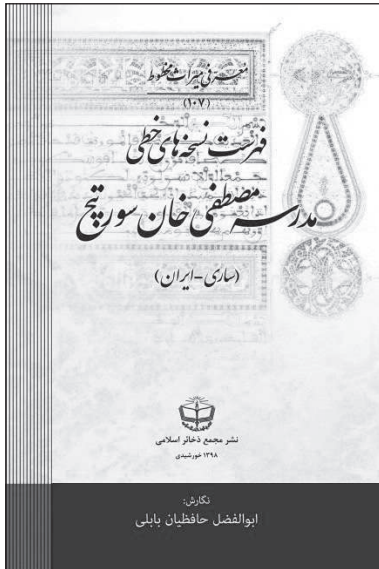


آینه پژوهش ۱۸۵
سال سی و یکم، شماره پنجم،
آذرود ماه ۱۳۹۹

نکته حاشیه یادداشت

۲۸۳-۳۲۰

سید صادق حسینی اشکوری | روح الله شهیدی |
سید محمد حسین حکیم | جویا جهانبخش |
ارسول جعفریان | مرتضی کریمی نیا |



فهرست نسخه‌های خطی مدرسه مصطفی خان سورتیج
(ساری - ایران): نگارش: ابوالفضل حافظیان بابلی؛ نشر مجمع
ذخائر اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۸ ه.ش؛ ۱۱۱ صفحه / مشتمل بر
معرفی ۵۱ نسخه

فهرست نسخه‌های خطی مدرسه مصطفی خان سورتیج (ساری-ایران) بخش دوم

روش کار: پس از ستاره، بخشی از عبارت فهرست چاپ شده که مد نظر بوده، با فونتی
مشکی‌تر، آورده شده است. کمی آن سوتر، با حروفی ریزتر، سطر مطلب مذکور درج شده
است. سپس آنچه صحیح بنظر آمده یا توضیحی ضروری انگاشته شده، ارائه می‌گردد.

* وقفنامه .. از محمد بن یوسف کلیروی
اولاً صحیح کلیدی با دال است، ثانیاً از وی در وقف نامه تعبیر به «مرحوم رضوان مکان» شده،
محمد یوسف، چطور می‌تواند واقف باشد؟ واقف، خود «علیجان» است و ثواب آن را به روح محمد
یوسف و خدیجه خانم نثار کرده است.

* ۱۲۶۱
ص ۱۴ سطر ۶ از نسخه شناسی دوم
صحیح: ۱۲۶۹.

* از ملا گل آقا به زوجه اش
توضیح: .. زوجه اش مهر نساء.

* دو مهر بیضوی ناخوانا
توضیح: یکی از آنها «عبده الراجی گل آقا».

* وقف نامه با عبارات متفاوت
توضیح: و مضمون واحد.

* مهر بیضوی ناخوانا
توضیح: سجع مهر خواناست: «عبدہ الراجی گل آقا».

* بن محمد صالح بختکی
صحیح: یخکشی، منسوب به «یخکش» روستایی در بهشهر مازندران.

* وقفنامه نسخه از ملا...
سه نقطه علامت حذف یا ناخوانایی است. صحیح: «ملاً کلبابائی مرزودی». البته در نسخه «مرزودی» آمده بدون راء دؤم، و مراد همان روستای «مرزود» فعلی، از توابع ساری است.

* مهر بیضوی «عبدہ فضل الله»
توضیح: مهر متولّی وقف است.

* مهر مربع «عبدہ محمد صادق»
مهر مجری و شاهد وقف است چنانچه در برگ ۲ نیز مهر متولّی و مجری تکرار شده است.

* و نیز تاریخ تولّد و وفات ..
توضیح: یکی از تواریخ، سال وفات پدر کاتب یعنی محمد صالح یخکشی در سال ۱۲۰۲ هجری است.

* وقفنامه نسخه از میر محمد علی ساری
صحیح: ساروی (نه ساری) ابن میر عبدالمطلب.

* مهر بیضوی «عبدہ محمد علی...»
صحیح: «عبدہ محمد علی الحسینی».

* وقفنامه برکافه مؤمنین و مؤمنات
توضیح: از منافع یکدانگ قریه ملیک.

* خواجه مازندرانی
صحیح: خواجه محمد مازندرانی.

* جمادی الاول
ص ۲۰ سطر ۱ نسخه شناسی دؤم

صحیح: ربیع الاوّل.

* ۹۹۳ (پایان جزء اوّل) ص ۲۰ سطر ۲ نسخه شناسی دوّم
توضیح: جزء سوّم (برگ ۳۴۸) در سال ۱۰۰۱ پایان یافته است. کاتب همان عبدالرحیم است.

* عبده زمان؟ ص ۲۰ سطر ۶ نسخه شناسی دوّم
صحیح: علامت سؤال حذف شود، جای تردید نیست.

* (کاتب) محمّد بن زمان الموسوی ص ۲۱ سطر ۱ نسخه شناسی اوّل
توضیح: وی محمّد بن زمان بن محمّد اشرف موسوی هزارجریبی است. پدرش محمّد زمان نسخه ۵
همین مجموعه (قوانین الاصول) را نوشته است.

* وقفنامه نسخه از حاج سیّد محمّد ص ۲۱ سطر ۲ نسخه شناسی اوّل
صحیح: .. حاج سیّد محمّد بنافتی.

* حاج سیّد محمّد (بنظرمی رسد کاتب نسخه باشد) ص ۲۱ سطر ۲ و ۳ نسخه شناسی اوّل
توضیح: حتماً کاتب نسخه نیست. منظور فهرست نگاران آن است که این حاج سیّد محمّد باید همان
«محمّد بن زمان الموسوی» باشد که به عنوان کاتب معرفی شده است. اوّل: در ادامه شهرتش در
نسخه «حاج سیّد محمّد بنافتی» آمده، پس بنافتی است نه موسوی. ثانیاً: هیچ اشاره‌ای به سیادت
او نیست. ثالثاً: تعبیر از واقف به «خیر الحاجّ والعمّار» نشان می‌دهد که شخص از علماء و رجال دین
نیست، و حال آنکه کاتب محمّد بن زمان الموسوی علاوه بر این نسخه، کتاب‌های دیگری را نوشته و
گاهی موفق‌فاتی بنامش صادر شده و به استناد کتاب‌های همین مجموعه از عالمان مهمّ محلی بوده
است.

* روی برگ اوّل ۹ تاریخ تولّد ص ۲۱ سطر ۵ نسخه شناسی اوّل
صحیح: هشت تاریخ تولّد و یا تاریخ وفات (جمعاً ۹ تاریخ).

* سجّع «... محمّد جعفر» ص ۲۲ سطر ۱
صحیح: سجّع «تابع دین احمدی جعفر».

* روی برگ بعد از انجام کتاب هشت تاریخ تولّد در میان سال‌های ۱۲۲۸ الی ۱۲۵۰ ق دیده می‌شود
ص ۲۴ سطر پایانی نسخه شناسی
توضیح: این تاریخ‌ها به خطّ کاتب نسخه، سیّد زمان موسوی است و مربوط به اولاد خودش می‌باشد
از جمله سیّد محمّد که کاتب بعضی از مجموعه‌های همین کتابخانه است و تولّدش به سال ۱۲۲۸
بوده است.

* سنه ۹۲۸
ص ۲۵ سطر ۲ نسخه شناسی
صحيح : سنه ۹۸۲ .

* وقف نامه نسخه از علی اصغر
ص ۲۵ سطر ۸ نسخه شناسی
صحيح : .. علی اصغر بن ملا محمد امين ، چنانچه در وقف نامه به آن تصريح شده است .

* ۹۲۸ ق (در حیات مؤلف)
ذیل تصویر انجامه پس از ص ۲۵
صحيح : ۹۸۲ ق ، پس از وفات مؤلف .

توضیح آنکه تاریخ سال ۹۸۲ کاملاً در نسخه واضح است . به علت غلط تایپی و عدم توجه به اصلاح آن ، ۹۲۸ ثبت شده است . آن گاه هنگام ثبت تصویر با توجه به اینکه محقق کرکی ، نویسنده کتاب ، در سال ۹۴۰ وفات یافته ، فهرست نگار برای توجه دادن به اهمیت نسخه ، ذیل تصویر عبارت (در حیات مؤلف) را افزوده است .

* مهربیضوی «عبده ...»
ص ۲۷ سطر ۴ نسخه شناسی دوم
صحيح : مهربیضوی «عبده محمد الموسوی» . وی همان سید محمد بن زمان موسوی هزارجریبی است که بارها نامش در کتاب آمده است .

* نسخ
ص ۲۸ سطر ۱ نسخه شناسی دوم
توضیح : نسخ مخلوط .

* آخوند ملا میرزا
ص ۲۸ سطر ۱ نسخه شناسی دوم
توضیح : آخوند ملا میرزا بن محمد حسن . در برگ ۱۸ ملا میرزا در ساری حاشیه نویسی کرده است ، به سال ۱۲۳۶ هجری .

* مهربیضوی «عبدالراجی آقا خان»
ص ۳۰ سطر ۵ نسخه شناسی دوم
صحيح : .. «عبده الراجی آقا جان» .

* ۴ ربیع الاول ... ۱۲۶۷
ص ۳۱ سطر ۱ نسخه شناسی
صحيح : سه نقطه زائد است .

* بنافی
ص ۳۲ سطر ۲ به آخر
صحيح : بنافتی .

* صادق
ص ۳۲ سطر آخر
ظاهراً: صادقی .

- * زمان الموسوی ؟
صحیح : علامت سؤال زائد است .
ص ۳۵ سطر ۱ نسخه شناسی
- * جمعه
صحیح : شنبه .
ص ۳۵ سطر ۲ نسخه شناسی
- * تاریخ ۱۲۲۲
صحیح : ۱۲۴۲ . به تصریح فهرست نگار نسخه در سال ۱۲۲۳ کتابت شده است . این تاریخ ، تاریخ وقف است . چطور می شود يك سال قبل از کتابت ، وقف شود؟!
ص ۳۵ سطر ۶ به آخر
- * مهر «الواقف بالله .. الموسوی»
توضیح : این مهر کاتب نسخه و واقف مجموعه است .
ص ۳۵ سطر ۳ و ۴ به آخر
- * مهر بیضوی «مهدی الموسوی»
توضیح : او باید پسر محمد بن زمان موسوی ، کاتب بعضی از دیگر نسخه های مجموعه و مالک همین نسخه باشد .
ص ۳۷ سطر ۱
- * محمد زمان
صحیح : محمد بن زمان . مهر بیضوی واقف «عبد محمد الموسوی» نیز که در سطور بعد به آن تصریح شده مربوط به همین کاتب است . یعنی هم کاتب است و هم واقف .
ص ۳۷ سطر ۱ نسخه شناسی
- * وقفنامه نسخه
توضیح : واقف خانم گل آبی است .
ص ۴۰ سطر ۱
- * بن عماد الدین
صحیح : بن میر عماد الدین .
ص ۴۰ سطر ۵ به آخر
- * محسن معلّم
صحیح : حسن معلّم .
ص ۴۳ سطر ۳ به آخر
- * روز چهارشنبه [؟] [۱۲۶۰ق
صحیح : روز چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۲۶۰ ق . ماه و روز آن را رمزی نوشته است . جایی برای علامت سؤال نیست . اگر هم قابل تشخیص نباشد باید عیناً نقل شود .
ص ۴۳ سطر ۳ به آخر
- * محرم
صحیح : ذی الحجّه .
ص ۴۷ سطر ۱ نسخه شناسی

* قوهپائی ص ۴۷ سطر ۴ به آخر نسخه شناسی
صحیح: قهپائی. توضیح: هر چند هردو درست است و در نسخه‌ها به هردو صورت آمده ولی ما برای شناخت سیر تحولات واژگان جغرافیائی، در نقل ضبط واژگان از روی نسخه‌های خطی که بهترین اسناد برای بررسی سیر این تحولات هستند باید حساس باشیم.

* مهر مستطیل: «... محمد علی بن محمد مؤمن القوهپائی» ص ۴۷ سطر ۳ و ۴ به آخر نسخه شناسی
صحیح: سجع مهر چنین است: «محمد نبی الله علی ولی الله». اصلاً اسم «محمد علی» و «قوهپائی» از کجا آمده و به عنوان سجع مهر ثبت شده، نمی‌دانم.

* (مهر) دیگری از محمد قاسم بن محمد علی مجد دامغانی با مهر مستطیل ناخوانا
ص ۴۷ سطر ۲ و ۳ به آخر نسخه شناسی
صحیح: ناخوانا نیست، بلکه سجع چنین است: «المعتصم بالله العبد محمد قاسم مجد الدامغانی».

* (کاتب) ملا محمد تقی ص ۵۱ سطر ۱ نسخه شناسی
توضیح: ادامه نام کاتب: «اسفلار ساکن پرکوه». پرکوه از روستاهای هزارجریب مازندران است.

* اما شکلش با آن متفاوت است ص ۵۲ سطر ۶
توضیح: احتمالاً چون هردو جا، مهر خود «شیخ علی جان» هم آمده، این مهر هم از آن اوست.

* مهر بیضوی: «عبد زمان الموسوی» ص ۵۵ سطر ۴ و ۵
صحیح: .. زمان بن محمد الموسوی.

* مهر بیضوی: «عبد محمد هادی الموسوی» ص ۵۸ سطر ۳ نسخه شناسی
صحیح: بدون «هادی». همان سید محمد موسوی ابن سید زمان است که بارها نامش تکرار شده.

۱۳۹۹/۷/۱ هجری شمسی پاکنویس این حاشیه، مشتمل بر ۷۶ مورد اصلاحیه و توضیحیه تمام شد،
والحمد لله.

سید صادق حسینی اشکوری

حکم کلمات کفرآمیز در فقه حنفی (از کتاب فتاوی الحسامیه)

ده سال پیش، سه مقاله در باره کلمات فارسی در متون فقهی حنفیان نوشتم. نخست «ادبیات الفاظ کفر در فقه فارسی» که شامل فارسیات موجود در فتاوی تاتارخانیه بود. دیگری «یکصد و پنجاه و شش کلمه نوشته علمای بلخ» و سوم «تعبیر فارسی در الفاظ سوگند و طلاق در متون فقه حنفی». بخش اول که کفریات زبانی است، شامل شماری از جملات فارسی است که در نگاه حنفیان، بوی کفر می دهد و علما در باره این که آیا گفتن آنها کفر هست یا خیر، اظهار نظر کرده اند. همه این مقالات در دفتر نخست مقالات و رسالات تاریخی (صص ۵۲۷، ۶۵۸) [تهران، نشر علم، ۱۳۹۱] منتشر شد. امروز نسخه ای خطی از کتاب فتاوی الحسامیه از عمرین عبدالعزیز بن عمرین مازہ (کشته شده در حمله غزها به بخارا در سال ۵۳۶) دیدم. همچنین سابقاً، به مناسبت لطائف الاذکار، مقاله مفصلی در باره این خانواده که اوج شهرتشان در قرن پنجم و ششم است، نوشته ام. در این دو صفحه، تعدادی از تعبیر فارسی ضمن ادبیات «کفریات زبانی» آمده بود که خواستم آنها را هم در اینجا بیاورم. چنان که از آن مقالات و نیز موارد زیر آشکار است، کتاب عربی است، اما جملات فارسی و مربوط به عامه مردم است. جمله آورده شده، و گفته می شود که آیا کفرآمیز است یا خیر، و چرا. طبعاً فارسی قدیم است و لذا کلمات به شکل قدیم آن مانند «خدای» آمده است.

إذا قال عند الخصومة بالفارسية: من روزی از کله صد چون تو بکنم؛ إن اراد به علته لحما و دماً یکفر. [همین عبارت در منابع دیگر: اگر شخصی در خصومت، شخصی را گوید: من روزی ده چون تو بکنم از کل، یا بگوید: از کل، اگر مراد او خلقت باشد، کافر شود، و اگر مراد ضعف آنکس بود، کافر نشود].

ولو قال له: اعطی حقی و الا لاخذنک یوم القيامة؛ فقال بالفارسية: مرا در آن انبوهی کجا یابی؟ لایکفر، لانه لایجده بل الله یظفره.

و لوقال بالفارسیة: اگر فلان پیغامبر بودی، من به وی بگردندی، یکفر، لآنه قصد انکار امر مفروض من أوامر الله تعالی فیکفر من ساعته.

لوقال: لو امرنی الله بعشرة صلوات لا أفعل، و لوقال: لو كانت القبلة من هذه الجهة لم أصلى إليها، او قال لرجل کفر به: از این کار کی تو گردی، قال: یکفر

و لوقال لرجل اسمه «محمد»: یا بن الزانية و هرچه خدا ترا چنین نامست، لایکفر، لآنه لایتبادر أو هام الناس الرسول و لا ینصرف الیه.

لوقال: هر زمان کافر شوی، قال: یکفر [در منابع دیگر: و لوقال: هر زمان کافر شوم. و فی التخبیر: یا گوید: نزدیک است کافر شوم، یکفر].

و لوقال بالفارسیة: حال باید کی بسیار سوز چه از حلال و چه از حرام، قال: کل من استخف بمحارم الله يخاف عليه الكفر و لا يحکم بکفره. [در منابع دیگر: اگر گوید: مال باید بدست، چه حلال و چه حرام. خطر کفر است].

رجل قال: تا حرام یابم گرد حلال نگردم، لایکفر هذا و هو عاص.

و لوقال: اگر او خدا استی من ازو بستانم، یکفر، لانه اعتقد انه یقهر الله تعالی.

و لوقال: اگر پیغامبر است! لا یکفر

و قد ارتد رجل وقع بينه و بین آخر خصومة، فقال له رجل: حکم خدا بود. فقال: من حکم چه دانم، فهذا استخفاف منه بحکم الله فیکفر.

و لوقال عند المشاجرة: الله حاکم بیننا، فقال ذلك الاخر: خدای حاکم نشاید، فهو مرتد.

رجل قال لرجل بالفارسیة: بار خدای من! لاشک انه یأثم، اما یکفر؟ إن كان لایعرف معناه و اراد به یکفر، و معناه: بزرگ خدای.

امرأة أرادت أن یخرج من بیتها، و كان الزوج منعها عن ذلك، فقالت بالفارسیة: کافر اگر بروم، و هذه یمین فی عرف دیارنا. امرأة اخذت بولدها فقالت: همین یکی دادی و باز استندی، لایکفر، لانه وصفت الله بالآخذ و الاعطاء.

رجل قال لامرأته: ترا طلاق کی فلان کار کنم، و هذا تنجیز مطلق فی الحال.

رجال قال بالفارسیة: اگر ما دروغ گوئیم خدا دروغ گوید؟ لا یکفر، [لانه] لأنزه الله عن الکذب. [در منابع دیگر: اگر گوید: من دروغ می گویم، خدای دروغ نمی گوید [خطر عظیمست]]

المرأة اذا قال لزوجها: تونیز خدای، کی سردانی؟ فقال: نعم، یکفر، لانه ادعا علم الغیب لان السر بمعنی الغیب، و مدعی علم الغیب یکفر.

رجل قال لاخر: ای بار خدای من. قال ابوالقاسم الصفار: یکفر و قال ابونصر الدبوسی لایکفر و هو الصحيح.

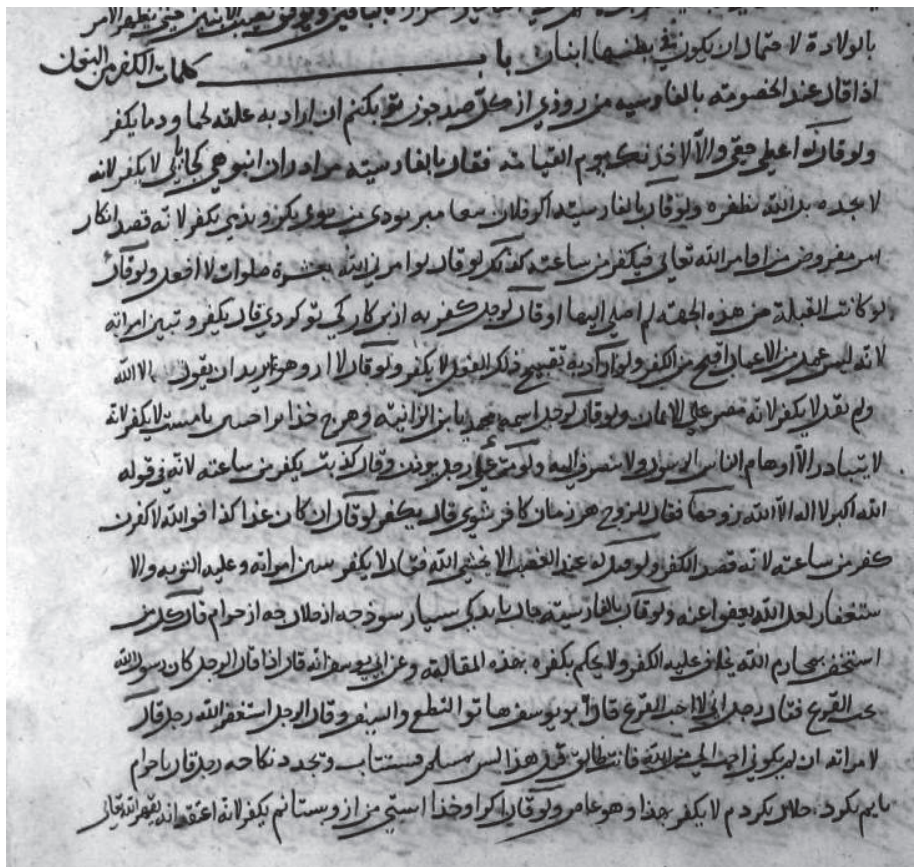
رجل قال لاخر عند المشاجرة: نردوان بنه تا آسمان برای با خدای جنگ کن، و انه یکفر أثبت الله مکانا و أثبت له قوة مقابلة على الله تعالى و الله منزه عن المكان، و العبد عاجز عن مقاتلته.

قال الامام ابومنصور الماتريدي: من قال في هذا الزمان السلطان عادل، فانه یکفر لانه يعلم انه جابر، و من اعتقد الجور عدل، یکفر.

لوقال: الخوارزمی [ای] یا مغ! فقال: مجيبا له: مغ. ثم قال: اردت بذلك الجواب، إن لم یعتقدها لا یکفر، و ان اعتقد کفر.

رجل تزوج امرأة و لم یحضره شهود، قال: خدای را و پیغامبر را گوا نهادیم، لم یکفر، لانه اعتقد أن الرسول یعلم الغیب.

کتاب الفتاوی الحسامیه ابن مازه از کتابخانه ملاحلی



بعضی از کتب کتابخانه طهران

چندی قبل که کتابی را که در سال ۱۳۰۸ شمسی منتشر شده، ملاحظه می کردم. محل توزیع آن و حتی نشر، کتابخانه طهران است. این ناشر و کتابفروشی، فهرستی از کتابهای منتخب خود را به مشتریان معرفی کرده است. به نظرم از جنبه های مختلف ارزش یک مرور دارد:

۱. کتاب آثار الشیعة الامامیه، تألیف شیخ عبدالعزیز جواهر الکلام که به عربی تألیف و به فارسی ترجمه شده، راجع به شرح حال صدور وزیرای اسلام که بهترین اطلاعات را در این موضوع حاوی است؛ به اندازه وزیری در ۲۳۰ صفحه طبع مطبوعه مجلس با کاغذ سیاراعلا جلدی ۸ قران.

۲. قسمت سوم آثار الشیعه به عربی، در احوال سلاطین شیعه در ایران و عراق و موصل و شام و مصر و هند تا اواسط قرن سوم هجری، به قطع وزیری در ۱۵۶ صفحه با طبع و کاغذ اعلی جلدی ۶ قران.

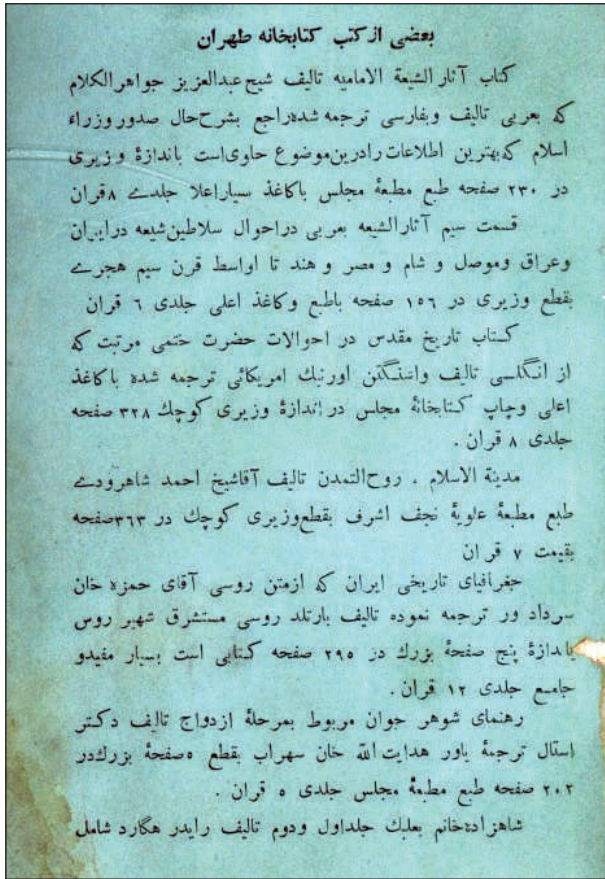
۳. کتاب تاریخ مقدّس در احوالات حضرت ختمی مرتبت که از انگلیسی تألیف واشنگتن اورینگ امریکایی ترجمه شده، با کاغذ اعلی و چاپ کتابخانه مجلس در اندازه وزیری کوچک ۳۲۸ صفحه، جلدی ۸ قران.

۴. مدینه الاسلام روح التمدّن، تألیف آقا شیخ احمد شاهرودی، طبع مطبوعه علویّه نجف اشرف به قطع وزیری کوچک در ۳۶۳ صفحه، به قیمت ۷ قران.

۵. جغرافیای تاریخی ایران که از متن روسی، آقای حمزه خان سردادور ترجمه نموده، تألیف بارتلد روسی مستشرق شهیر روس به اندازه پنج صفحه بزرگ در ۲۹۵ صفحه، کتابی است بسیار مفید و جامع، جلدی ۱۲ قران.

۶. رهنمای شوهر جوان، مربوط به مرحله ازدواج، تألیف دکتر استال، ترجمه یاور هدایت الله خان سهراب، به قطع صفحه بزرگ، در ۲۰۳ صفحه مطبوعه مجلس، جلدی ۵ قران.

۷. شاهزاده خانم بلعیک، جلد اول و دوم تألیف راید رهگارد شامل وقایع جنگ های صلیب و احوال



سلطان صلاح الدین ایوبی، ترجمه امیر حسین خان ایلخانی بختیاری، در ۴۱۵ صفحه، دو جلد ۷ قران .

۸. کتاب تربیت اطفال در خانه و مدرسه، دو جلد تألیف محمودخان رسول نخشبى، در ۲۷۰ صفحه، به اندازه ۵ صفحه، ۵ قران .

۹. کتاب نسیم شمال، به اندازه ۵ صفحه با جلد به قیمت جلدی ۹ قران .

۱۰. دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو و به ضمیمه شرح حال حکیم و سعادتنامه و روشنائی نامه و رساله نثری طبع مطبعه مجلس در ۸۱۰ صفحه، به اندازه وزیرى بزرگ با جلد معمولی ۳ تومان و با جلد و کاغذ اعلا ۴ تومان. این کتاب که از انتشارات کتابخانه طهران است، دارای یازده هزار بیت قصاید حکیم است، و تاکنون کتابی فارسی به این نظافت و دقت در ایران به طبع نرسیده است.

۱۱. اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی که به خط عماد الکتاب به چاپ عکسی سه رنگ در مطبعه دولتی آلمان رسیده با کاغذ و صحافی بسیار ممتاز مذهب و با کمند طلابه اندازه ۱۶ صفحه، جلدی ۵ قران .

۱۲. کتاب بی نام رمان شیرین فارسی فصیحی است به قلم سید فخرالدین شادمان به اندازه ۱۶ صفحه، جلدی ۲ قران .

۱۳. ملکه اسلام ترجمه ای از شجره الدر جرجی زیدان دو جلد ۶ قران .

۱۴. نقشه المصدور فی فتور زمان الصدور و زمان صدور الفتور، تألیف محمد زیدری منشی جلال الدین منکبرتی در انقراض سلسله خوارزمشاهیان و حمله مغول به ایران، با مقدمه ای به قلم مرحوم رضا قلیخان هدایت، به اندازه ۵ صفحه در ۱۰۵ صفحه، جلدی ۳ قران .

رسول جعفریان

عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ لَامِيَةَ الْعَرَبِ!

بنا بر قول مشهور، «سَنَفَرِي»، از شعرای عصر جاهلیت عرب و معاصر شاعر جاهلی معروف، «تَابَطَ شَرًّا»، بوده است و در اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم میلادی می زیسته. بلند آوازه ترین سروده منقول از این مرد ضغلوک^۱، چکامه موسمی به «لامیة العرب» است به آغاز «أَقِيمُوا بَنِي أُمِّي، صُدُورَ

۱. سَنَفَرِي، از «صعالیک» عرب بشمار است. واژه «صعالیک»، جمع «ضغلوک» است؛ و «ضغلوک» به معنای فقیر و لنگرد و گدای ذریه در و درویش خاک نشین فلک زده و نیز دزد غارتگر و راهزن است. مضدق عبّنی و تاریخی آن نیز، بویژه در عصر جاهلیت، کسی بود که بدور از نظام قبایلی و در نوعی انزوای معتزضانه، به صورتی بسیار بدوی و در میان جانوران دزنده و زنده می زیست، در نهانگاههای کوهستانها و ریگستانها به سر می برد، و غالباً پیاده و گاه سواره به دزدی و راهزنی و درازدستی به کاروانهای تجاری و مناطقی مشکون دست می یازید. پیدایی ضغلوکان، این راهزنان فقیر و دزدان بی چیز، تنها خاستگاه اقتصادی نداشت؛ بل، شالوده پیدایی ضغلوکان، نوعی واکنش اعتراض آمیز اجتماعی به نظامات قبیله ای و شوریدن پرخاشجویانه بر سیادت انحصاری برخی از خاندانها و نژادها و پاره ای از ارزشهای جامعه عرب آن زمان بود. ضغلوک، اغلب، کسی بود که قبیله، او را رانده و خوار داشته و از پاره ای از امتیازات مخروم گردانیده بود، و اینک، وئ، با این شیوه تازه زندگی، قواعد حیاتی آن جامعه و بنیادهای حیات قبایل را به جایش می کشید. تصادفی نیست که در احوال ضغلوکان نامدار. از جمله: همین سَنَفَرِي، به وابستگی مادرانشان به نژاد یا نَسَبی بازمی خوریم که از دید قبیله، نژاد یا نَسَب پستی بوده است و همین سَبب می شده تا این "دورگه"ها، در دستگاه تَبَازمَحَوَّر قبیله ای، جایگاهی دلخواه نداشته باشند. از برخی از ضغلوکان، رفتارهای جوانمردانه و بزرگ منیشانه ای حکایت شده است. بعضی ایشان، از دارائی های توانگران فرومایه می ستانند و به بی توایان درمانده می رسانند. گویا همین نیز سَبب گردیده است تا گاه، برخی از اهل فضل، مفهوم «ضغلوک» را با «عَبَّار» در فرهنگ ایرانی مقایسه کنند؛ لیک حق آنست که این دو مفهوم، علی رغم اشتراکات و همپوشانی های معتنایه، تفاوت های جدی و نمایان نیز دارند.

ناگفته نماند که خود واژه «ضغلوک»، به گمانزد بعضی را ئمندان، تازی شده واژه پارسی «سالوک» (به معنای: دزد و راهزن و نیز فقیر و گدا) است.

درباره نقش اجتماعی «صعالیک» در جامعه عربی و میراث های فرهنگی و اجتماعی «صعالیک»، سخن بسیار است و کتابها و مقالات مستقیلاً تألیف و تدوین کرده اند. آنچه در اینجا گفتیم، جز اشارتی درخور مقام نیست؛ «زین قضیه بگذرم که سخن می شود بلند». تفصیل آنچه را در این باره گفتیم و نگفتیم، نمونه را، نگر:

الشّعراء الصّعالیک فی العصر الجاهلی، الذکتور یوسف خلیف، ط: ۳، القاهرة: دار المعارف؛ و: شعراء الصّعالیک: متهجّه و خصائصه، ذکتور عبدالحمیم حفنی، الهیئة المصریة العامّة للکتاب، ۱۹۸۷ م؛ و: دیوان السّنفری. و یلیه: دیوان السّلیک بین السّلکة و عمرون براق، إعداد و تقدیم: ظلال حرب، ط: ۱، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۶ م، صص ۲۲۰؛ و: العصر الجاهلی (تاریخ الأدب العربی، ۸)، الذکتور سؤقی ضیف، ط: ۲۲، القاهرة: دارالمعارف، صص ۳۷۵ - ۳۸۷؛ و: نکته چینی ها از ادب عربی،

مَطِيئِكُمْ / فَأَيُّ إِلَى قَوْمِ سِوَاكُمْ لِأَمِيْلٌ». آن که این چکامه از کئی و چرا و چه سان به نام «لامیة العرب» خوانده شده است، بروشنی دانسته نیست. برخی هم از همان قدیم در دُرستی اِنْتِسَابِ این چکامه به شَنْفَرِي لم و لَأَنْسَلِمَ آورده اند. باری، هرچه باشد، مَثَنِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ دَسْتِ كَمِ از أوَائِلِ عَصْرِ عَبَّاسِي، و روزگارِ خَلْفِ أَحْمَرَ که برخی لَامِيَةِ الْعَرَبِ را از برساخته های این شعرشناس نکته سنج و سُخْنَوْر دانسته اند^۲، تازه تر نیست؛ هرچند قول مشهور میان اهل ادب، همانست که این چکامه، نمونه راستین شعر جاهلی و براستی سروده همان «شَنْفَرِي»^۱ی صُغْلُوك است.

به هر روی، با فرض اصالتِ جاهلیِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ، از قولِ عَمْرِبْنِ خَطَّابِ نقل کرده اند که گفته است: «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ لَامِيَةَ الْعَرَبِ، فَإِنَّهَا تُعَلِّمُهُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (الْعَيْثُ الْمُسْجَمِ فِي سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَجَمِ، صَلَاحِ الدِّينِ خَلِيلِ بْنِ أَبِيكَ الصَّفَدِيِّ، ط: ۲، بیروت: دار الكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ۱۴۱۱ هـ. ق.، ۱ / ۲۷)؛ یا: «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ قَصِيدَةَ الشَّنْفَرِيِّ، فَإِنَّهَا تُعَلِّمُهُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (أَعْجَبَ الْعَجَبِ فِي سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ، فَخْرِ خَوَازِمِ الْعَلَامَةِ [أَبُو الْقَاسِمِ جَارِ اللَّهِ] مَحْمُودِ بْنِ عَمْرِو الرَّمَحْشَرِيِّ الْخَوَازِمِيِّ. وَيَلِيهِ: تَفْرِيحُ الْأَكْرَبِ عَنِ قُلُوبِ أَهْلِ الْأَرْبِ فِي مَعْرِفَةِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ لِلْعَلَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ زَاكُورِ الْمَغْرِبِيِّ؛ وَ نِهَائِيَةِ الْأَرْبِ فِي سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ لِلْعَلَامَةِ عَطَاءِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ عَطَاءِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدِ الْمِصْرِيِّ ثُمَّ الْمَكِّيِّ، ط: ۳، أَحْمَدُ نَاجِي الْجَمَالِي وَمُحَمَّدُ أَمِينُ الْخَانَجِي وَأَخِيهِ، ۱۳۲۸ هـ. ق.، ص ۹۳؛ وَ حَوْلِيَاتِ كُتَيْبَةِ الْأَدَابِ. جَامِعَةِ الْكُوَيْتِ، الحَوْلِيَةِ الثَّانِيَةِ عَشْرَةَ، ۱۴۱۲ هـ. ق.، الرِّسَالَةُ ۷۴، ص ۳۷ / از: نِهَائِيَةُ الْأَرْبِ فِي سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ لِلشَّنْفَرِيِّ بْنِ مَالِكِ الْأَزْدِيِّ، تَأْلِيف: عَطَاءِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدِ الْمِصْرِيِّ الْأَزْهَرِيِّ، تَحْقِيقِ

علی رضا ذکاوتی قراگزلو، ج: ۱، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲ هـ. ش.، صص ۱۳-۳۰؛ لغت نامه دهخدا، ذیل «صُغْلُوك» و «صَعَالِيك» و «سالوک»؛ و: پوهان قاطع، مُحَمَّد حَسَنِ بْنِ خَلْفِ تَبْرِيزِي، به اِهْتِمَام: دَكْتَر مُحَمَّد مُعِين، ج: ۵، تهران: مؤسَّسَةُ اِنْتِشَارَاتِ اَمِيرِكَبِير، ۱۳۷۶ هـ. ش.، ۲ / ۱۰۷۴، هاشم.

در یکی از مطبوعات دانشگاهی، مفهوم «صعالیک» روزگاران دور را با «کارتن خواب های امروز» قابل مقایسه دیده اند! (نگر: مَجَلَّةُ اَنْجُمَنِ اِیرَانِي رِبَانِ وَ اَدَبِيَّاتِ عَرَبِي، ش ۲۱، زمستان ۱۳۹۰ هـ. ش.، ص ۱۸۷ / از مقاله «تَحْلِيلِ كُتْمَانِ اِنْتِقَادِي لَامِيَةِ الْعَرَبِ»؛ که صد البته قیاس ناسنجیده و بیجایی است.

۲. درباره خَلْفِ أَحْمَرَ وَصَحَّتِ وَ شَقْمِ اِنْتِسَابِ «لامیه» به شَنْفَرِي، نگر:

الشُّعْرَاءُ الصَّعَالِيكُ فِي الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، الدُّكْتُورُ يُوْسُفُ خَلِيفِ، ط: ۳، القَاهِرَةُ: دار المَعَارِفِ، صص ۱۷۴، ۱۸۱؛ وَ: الْمُتَخْتَبُ فِي سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ، اِبْنُ أَبِي طَلْحٍ، اِغْتَسَى بِهِ: د. اِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَطْشَانِ، ط: ۱، بِيْرُوت: دار المُنْهَاجِ، ۱۴۳۷ هـ. ق.، صص ۵۳-۵۶؛ وَ: مَجَلَّةُ كُتَيْبَةِ دارِ الْعُلُومِ (جَامِعَةُ القَاهِرَةِ)، صَفْرُ ۱۴۱۹ هـ. ق. / ۱۹۹۸ م.، صص ۷۲، ۷۵ / از سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ الْمَنْسُوبِ لِأَبِي الْعَبَّاسِ مُحَمَّدِ بْنِ زَبِيدِ الْمُبَرِّدِ تَوْثِيْقِ وَ نِسْبَةِ، د. مَحْمُودُ مُحَمَّدُ الْعَامُودِي؛ وَ: الْمَعْرِفَةُ، يُونِيُو ۱۹۷۶ م.، العَدَدُ ۱۹۶، صص ۱۱۱، ۱۲۴ / از «لَامِيَةِ الْعَرَبِ بَيْنَ التَّحْلِ وَ التَّوْثِيْقِ» از عادل الفريجات؛ وَ: أَدَبُ عَرَبِي (مَجَلَّةُ عِلْمِي. پِزوهنشي)، س ۴، ش ۴، زمستان ۱۳۹۱ هـ. ش.، صص ۲۳۱، ۲۴۳ / مقاله «أَيُّ اِنْتِسَابِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ بِه شَنْفَرِي دُرُسْتِ اسْت؟»، به قلم مُحَمَّد رِضَا هَاشِمِيَلُو. وَ: غِلَامُ عَبَّاسِ رِضَايِي هَفْتَنَادُر. وَ: فَاطِمَةُ حَسَنُولِيُو؛ وَ: قُضْلَانَمَةُ لِلسَّانِ مَبِينِ (پِزوهشِ أَدَبِ عَرَبِي / مَجَلَّةُ عِلْمِي. پِزوهنشي)، س ۴، دوره جلد ۱، ش ۱۲، تابستان ۱۳۹۲ هـ. ش.، صص ۱۶۶، ۱۹۲ / مقاله «بِرُوسِي صَحَّتِ اِنْتِسَابِ قَصِيدَةِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ بِه شَنْفَرِي يَا تَكْبِيهَ بَرُوزِشِ أَمَارِي كِيوسَام»، به قلم اِلَهه مَسِيحُ خَوَهِ. وَ: حَامِدُ صَدِيقِي؛ وَ: مَجَلَّةُ دِرَاسَاتِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ آدَابِهَا (فَصَلِيَّةُ مَحْكَمَةِ)، خَرِيفِ ۱۳۹۱ هـ. ش. / ۲۰۱۲ م.، السَّنَةُ الثَّالِيَةُ، العَدَدُ الْحَادِي عَشْرَ، صص ۱۳۸، ۱۴۰ / از مقاله «دِرَاسَةُ نَقْدِيَّةِ فِي تَسْمِيَةِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ» به قلم دَكْتَرِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ مَوْسَوِي بَفِرُوسِي؛ وَ: حَوْلِيَاتِ كُتَيْبَةِ الْأَدَابِ (جَامِعَةُ الْكُوَيْتِ)، الحَوْلِيَةِ الثَّانِيَةِ عَشْرَةَ، ۱۴۱۲ هـ. ق.، الرِّسَالَةُ ۷۴، ص ۱۵ و ۱۶ / از نِهَائِيَةِ الْأَرْبِ فِي سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ لِلشَّنْفَرِيِّ بْنِ مَالِكِ الْأَزْدِيِّ، تَأْلِيف: عَطَاءِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدِ الْمِصْرِيِّ الْأَزْهَرِيِّ، تَحْقِيقِ وَ تَقْدِيمِ: عَبْدُ اللَّهِ مُحَمَّدُ عِيْسَى الْعَزَالِي؛ وَ: مَجَلَّةُ الْمَجْمَعِ الْعِلْمِيِّ الْعِرَاقِيِّ، رَبِيعِ الْأَوَّلِ ۱۴۰۲ هـ. ق.، العَدَدُ ۳۹، صص ۲۰۸-۲۱۰ / از سُرْحِ لَامِيَةِ الْعَرَبِ، أَبُو الْبَقَاءِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُكْبَرِيِّ، تَحْقِيقِ وَ تَقْدِيمِ: الدُّكْتُورُ مُحَمَّدُ خَيْرِ الْحُلُولَانِي.

و تقدیم: عبد الله محمد عیسی الغزالی (نیز نگز: شرح لامیة العرب، السید ابراهیم الرضوی، شرح و تحقیق و تعلیق: د. أسماء محمد حسن هیتو، ط: ۱، دمشق: دار الفارابی للمعارف، ۱۴۳۰ هـ. ق.، ص ۱۵ و ۳۹).

نسبت این سخن به عمر، البته استوار نیست، و تا آنجا که می دانیم هیچ منبع موثوقی معتقد می آن را از قول عمر، یا از قول دیگر ناموران صدر اسلام، نقل نکرده است.

برخی فراتر رفته و جمله «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ لَامِيَةَ الْعَرَبِ، فَإِنَّهَا تُعَلِّمُهُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» را حدیث نبوی شمرده اند (نمونه را، نگز: دیوان الشنفری. عمرو بن مالک / ح: ۷۰ ق. ه.، جمعه و حقه و شرحه: الدكتور امیل بدیع یعقوب، ط: ۲، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۷ هـ. ق.، ص ۱۸. نیز سنج: نامه بختیار. مقالات، ترجمه ها و یادداشت های دکتر مظفر بختیار، دکتر مظفر بختیار، به کوشش: حمید رضایی، چ: ۱، تهران: انتشارات [بُنیادِ موقوفات] دکتر محمود افشار. با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۹ هـ. ش.، ص ۱۷۳).

تا آنجا که من بنده بر رسیده ام، در هیچ حدیثنامه معتبر کهنی چنین سخنی به نبی اکرم. صلی الله علیه و آله نسبت داده نشده است.

یکی از اهل فضل. رحمه الله تعالی، «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ لَامِيَةَ الْعَرَبِ» را منقول از نبی اکرم. صلی الله علیه و آله. شمرده لیک پائی فشرده است که مقصود از آن قصیده لامیة العرب، همانا حکامه لامی لبید بن ربیعہ عامری است که مشتمل است بر بیت مشهور «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ / وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ»؛ نه لامیة شنفری (نگز: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، چ: ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ هـ. ش.، ۲۷ / ۱۰۹). البته منبعی هم از برای این مدعا فرانموده اند.

بر بنیاد بعض گزارشهای بسیار نفیس و معتتم و شایان توجهی که در کتاب معتبر وی همال المُنْتَخَب فی شرح لامیة العرب، نوشته عالم امامی والامقام، ابن ابی طی حلی. رضوان الله تعالی علیه، سمت اندراج یافته است (نگز: المُنْتَخَب فی شرح لامیة العرب، ابن ابی طی، اعتنی به: د. ابراهیم بن محمد البطشان، ط: ۱، بیروت: دار المنهاج، ۱۴۳۷ هـ. ق.، ص ۵۹ و ۶۰)، گویا این سخن مورد بحث، ولوبا تفاوتی، سخن اصمعی باشد، و نه حدیث نبوی، و نه مأثور عمری.

شاید ریشه منسوب شدن این کلام به عمر بن خطاب نیز، خلط ذهنی آن با کلامی دیگر باشد که از عمر منقول است؛ و آن، این است: «ارووا من الشجر أَعْفَه، و من الحدیث أحسنه، و من النسب ما تواصلون علیه، و تعرفون به؛ فرب رجیم مجهولة قد عرفت فوصلت؛ و محاسن الشجر تدل علی مکارم الأخلاق، و تنهی عن مساویها.» (جمهرة أشعار العرب فی الجاهلیة و الإسلام، أبو زید محمد بن ابی الخطاب القرشی، حقه و ضبطه و زاد فی شرحه: علی محمد البجاوی، نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزیع،

ص ۴۱؛ و: هَمَان مَتْن، حَقَّقَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ وَ زَادَ فِي شَرْحِهِ: الدُّكْتُورُ مُحَمَّدٌ عَلِيّ الْهَاشِمِي، الْمَمْلُوكَةُ الْعَرَبِيَّةُ السُّعُودِيَّةُ: جَامِعَةُ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعُودِ الْإِسْلَامِيَّةِ، ۱۴۰۱ هـ.ق.، ۱ / ۱۵۸ و ۱۵۹، بِاللُّخْتَى دِگَرَسَانِي دَرِ صَبْطِ).

باری، دَرِ هُنْكَامَهُ اَيْنِ نِسْبَتَهَائِي گوناگون، آنچه جای تردید نیست، تَلَقَّى «أَخْلَاقِي» يِ شُمَارِي از قُدْمَاسْتِ از لَامِيَّةِ الْعَرَبِ؛ بَرَدَاشْتِي كِه بَعْضِ شُرَاحِ سِبْسِينِ لَامِيَّةِ هَم سِرْلُوحَهُ رُونِگَرْدِ خُوِيش بَدِين چكامه ماندگار قرار داده‌اند و تا روزگار ما نیز این برداشت ادامه یافته است. البتّه ما می دانیم كه سَرَاينْدَهُ لَامِيَّةِ الْعَرَبِ، اِگَر بَرَاَسْتِي هَمَانِ شَنْفَرِي بَاشْد، بَه قَصْدِ تَلْقِينِ حِكْمَتِ وَأَنْدَرَزِ وَ مَوْعِظَتِ شِعْرِ نَسْرُودَه؛ لِيك سُرُودَه خُوِيش رَا اَيْنَه صَمِيرِي سَاخْتَه اسْت كِه تَجَارِبِ حَيَاتِي عَمِيقِي اَوْرَا مَحْزُونِ مِي دَارْد وَ بَا زَمِي تَابَانْد؛ اَن هَم حَيَاتِي كِه نَوْعِي اِبَاءِ وَ اِمْتِنَاعِ وَ گَرْدَنِ فَرَا زِي دَر تَارِ وَ پُوْدِ اَن سِرِشْتَه اسْت؛ وَ اَيْنِ، خُودِ، عَيْنِ تَلْقِينِ حِكْمَتِ اسْت. سَرَاينْدَهُ اَن، هَر كِه بَاشْد، گُوبَاش!

از خُوشْمَرْگِي هَايِ عَالَمِ طِبَاعَتِ اسْت كِه دَر بَعْضِ چَاپَهَايِ قَدِيمِ لَامِيَّةِ الْعَرَبِ، سَرَاينْدَهُ اَن رَا «الْعَلَامَةُ الشَّنْفَرِي» نَامِيْدَه وَ صُغْلُوكِ بِي سِرُوبَايِ جَاهِلِي رَا از «عُلْمَايِ اَعْلَامِ» پِنْدَاشْتَه اِنْد! (سَنْج: شَرْحِ وَ دِرَاسَةِ لَامِيَّةِ الْعَرَبِ لِلشَّنْفَرِي، الدُّكْتُورُ عَبْدِالْحَلِيمِ جَفْنِي، ط: ۱، الْقَاهِرَةُ: مَكْتَبَةُ الْاَدَابِ، ۱۴۲۹ هـ.ق.، ص ۷)؛ چَرَا كِه عَادَةً كَسِي كِه سُخْنَشِ اَيْنِگُونَه مَرْغُوبِ طَالِبَانِ عِلْمِ وَ جُوَيْنْدِگَانِ حِكْمَتِ مِي اُفْتَد، خُودِ از عُلْمَا، بَل «عَلَامَه» اِي اسْت!!!

بَعْضِ اَهْلِ نَظَرِ، سِرِّ اِقْبَالِ فَرَاوَانِ قَدْمَايِ شَرْقِي وَ مُسْتَشْرِقَانِ غَرْبِي رَا بَه لَامِيَّةِ الْعَرَبِ، عُنْدَهُ دَر اَرْزِشِ زَبَانِي اَن وَ جَنْبُهُ سَنَدِي تَارِيخِي اَش خُلَاصَه كَرْدَه وَ گُفْتَه اِنْد كِه:

شَارِحَانِ تَا زِي وَ تَا زِي دَانَا نِگَدَشْتَه، اَيْنِ چكامه رَا مَوْرِدِ اِقْبَالِ وَ اِهْتِمَامِ قَرَارِ دَا دَنْد، چُون مَادَهُ لَعُوِي نِيكُو وَ سِرْشَارِي دَر اَن مِي دِيْدَنْد. پَسِينِيَانِ نِيْزِ از ايشان تَقْلِيْدِ كَرْدَنْد وَ دَر هَمِيْنِ مِيْدَانِ بَه مُنَافَسَتِ پَرِدا خْتَنْد. خَاوَرِشْنَاَسَانِ هَم چُون اَيْنِ چكامه رَا تَصْوِيْرِي مُعْتَبَرِ وَ سَنَدِي مُثَقَّنِ از حَيَاتِ عَرَبِيَهَايِ بِيْبَا نِشِيْنِ دَر شِبْه جَزِيْرَه مِي اِنْگَا شْتَنْد، بَه تَرْجَمَهُ اَن اِقْبَالِ كَرْدَنْد (نِگَر: الشُّعْرَاءُ الصُّعَالِيكُ فِي الْعَصْرِ الْجَاهِلِي، الدُّكْتُورُ يُوْسُفُ خَلِيْفِ، ط: ۳، الْقَاهِرَةُ: دَارِ الْمَعَارِفِ، ص ۱۸۱).

اَيْنِهَا، دَر جَايِ خُودِ، الْبَتَّه دُرُوسْتِ اسْت؛ لِيك هَمَه مَاجِرَا اَيْنِ نِيْسْت. دَر كِنَارِ اَن دُو عَرَضِ لَعُوِي زَبَانِي وَ تَارِيخِي. اِجْتِمَاعِي، از جَدَايِيْتِ مُحْتَوَائِي وَ اَخْلَاقِي چكامه وَ گِيْرَائِي ذِهْنِيْتِ وَ مَنِشِ حَاكِمِ بَر كَلِيْتِ اَيْنِ شِعْرِ وَ هَمَانِ «مَكَارِمِ اَخْلَاقِ» مَوْرِدِ اِشَارَتِ دَر اَن مَأْتُورَه كَذَائِي نَبَايْدِ عَقْلَتِ كَرْد. دَر لَامِيَّةِ الْعَرَبِ، چِيْزِي، «اَناسِي، مَزَه اِي هَسْت كِه اَدْمِي رَا بَه خُودِ مِي كَشْتِ وَ دَر گَرْمِي بَا زَارِ اَيْنِ چكامه غَرِيْبِ نِيكِ كَارْگَر مِي اُفْتَد.

ما، هَمَه، دُوسْتِ دَارِ عَزِيْتِ نَفْسِ وَ سِرْاَفَرَا زِي وَ خُرُوجِ از فُيُودِ گِرَانِي هَسْتِيْمِ كِه بِنَا خُواسْتِ مَا بَر حَيَاتِمَا نِ

تَحْمِيلِ مِی شَوْد و لَامِيَّة شَنْفَرِيْ اَز اِيْن مَعَانِي شُخْنِ مِی دَاژَد^۳. هَمِيْن دَرُوْنَمَايِه اسْت کِه دَر کِنَارِ اَن اَرزِشْهَائِي زَبَانِي و تَارِيخِي، لَامِيَّة الْعَرَبِ رَا گِيْرَا و خَوَانْدَنِي مِی گِرْدَانَد.

عَرَبِ جَاهِلِي ژِل زَدِه و فَمِينِيسْم!

شَنْفَرِيْ دَر لَامِيَّة الْعَرَبِ کِه بِنَا بَر قَوْلِ مَشْهُورِ مِيَاْنِ اَهْلِ اَدَبِ. نَمُونِه مُمْتَازِي اَز اَدَبِ صَعَالِيكِ عَضْرِ جَاهِلِي اسْت، دَر ضَمْنِ اَوْصَافِي کِه دَر بَارِه خُوِيْشْتَنِ مِی اَوْرَد، مِی گُوِيْد:

... وَلَا خَالِفٍ دَارِيَّةً، مُتَعَزِّلٍ، يَرْوُحُ وَيَعْدُو، دَاهِنًا، يَتَكَحَّلُ

(ديوان الشَّنْفَرِي. عَمْرُو بن مالک / ح: ۷۰ ق. ه.، جَمْعُهُ و حَقَّقُهُ و شَرَحُهُ: الدُّكْتُور اِمِيْل بَدِيْع يَعْقُوب، ط: ۲، بِيْرُوت: دارالکِتَاب الْعَرَبِي، ۱۴۱۷ ه.ق.، ص ۶۱، ب ۱۸).

حَاصِلِ مَعْنَايِ بَيْتِ، قَرِيْب اسْت بَدِيْن کِه: «وَمَنْ گُولِ تَبَه رُوژگارِ خَانِه نِشِيْنِي نِيسْتَم کِه يکَسَرِه دَر کَارِ مُعَاژَلْتِ بَا زَنَانِ اسْت و بَام تَا شَام رُوْعَنْ بِه سَرِ خُودِ مِی مَالَد و سُرْمِه بِه چَشْمِ خُوِيْشْتَنِ مِی کَشَد».

يکِي اَز مُعَاصِرَانِ مَا، «دَاهِنًا» رَا دَر اِيْن بَيْتِ چُنِيْن تَرْجَمِه کَرْدِه اَنْد: «مَشْغُولِ وَاکْسِ مَوْ!» (مَجَلَّة اَنْجَمِيْنِ اِيْرَانِي زَبَانِ و اَدْبِيَاتِ عَرَبِي، ش ۲۱، زَمَسْتَانِ ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۱۷۹ و ۱۸۳ / اَز مَقَالِه «تَحْلِيْلِ کُفْتَمَانِ اِيْنْتِقَادِي لَامِيَّة الْعَرَبِ»، بِه قَلَمِ: عَلِي رِضَا مُحَمَّد رِضَايِي).

بَعْضِ دِيْگَرَا ز مُعَاصِرَانِ مَا، دَر شَرْحِي دَر شُناْمِه گُون کِه بَر لَامِيَّه ي شَنْفَرِيْ مَرْقُومِ دَاشْتِه اَنْد، «مَسِي الدُّهْنِ» رَا دَر هَمِيْن چکَاْمِه، اَفْزُونِ بَر «رُوغِنِ مَالِي»، «ژِلِ مَالِيْدِن» مَعْنِي گَرْدِه اَنْد! (نَگَر: شَرْحِ و تَحْلِيْلِ قَصِيْدَه لَامِيَّة الْعَرَبِ، دَکْتَر سَيِّد مُحَمَّدِ مَوْسَوِي بَفْرُويِي. و. دَکْتَر مَحْمُودِ خُورَسَنْدِي، ج: ۱، سِمْنَان: اِيْنْتِشَارَاتِ دَانِشْگَاهِ سِمْنَان، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۸۴).

اِيْن کِه يکِ عَرَبِ جَاهِلِي مَوْهَائِشِ رَا «وَاکْسِ» يَا «ژِلِ» بَرِيْنَد، تَصْوِيْرِي اسْت غَرِيْبِ و تَصْوُورِي عَجِيْب؛ کِه اَلْبَيْتَه گُويَا دَر اَمُوزِشِ دَانِشْگَاهِي اَدَبِ کُهْنِ عَرَبِي دَر اِيْرَانِ، چُنِيْن چِيْزِه پَر عَرَابْتِي نَدَاژَد!

بَاقرِه تَر اِيْنِ اسْت کِه دَر مِيَاْنِه اِيْنِ بَر دَاشْتِه اِيْ نَامُوزُونِ، چُنِيْن بِيَاْنَاْتِ «شَنْفَرِيْ» ي صُغْلُوكِ عَضْرِ جَاهِلِي رَا کِه مِی گُوِيْد: «وَلَا خَالِفٍ دَارِيَّةً، مُتَعَزِّلٍ، / يَرْوُحُ وَيَعْدُو، دَاهِنًا، يَتَكَحَّلُ»، مِصْدَاقِ «نَفِي رُوحِيَه ي فَمِينِيسْمِي

۳. دَر بَارِه مِضَامِيْنِ فَرَهْنِگِي اِيْنِ لَامِيَّه و خُوبِ و بَدِ اَن، جَايِ گُفْتِ و گُويِ سِيَاْرِسْت. نِيْزِ نَگَر: فِي الْعُبُورِ الْحَضَارِي لِلامِيَّة الْعَرَبِ لِشَنْفَرِي (دَر اَسَٔ تَقْدِيَّة اِبْدَاعِيَّة)، الدُّكْتُور مُحَمَّدِ عَلِي اَبُو حَمْدَه، ط: ۲، عَمَان: دَارِ عَمَارِ لِالنِّشْرِ و التَّوْزِيْعِ، ۱۴۲۲ ه.ق.، صص ۳۳-۷۷.

۴. دَاوِيَّة: خَانِه نَشِيْنِ، کَسِي کِه خَانِه رَا تَرکِ نَمِي کُنَد. «وَالنَّاءُ فِي دَارِيَّةٍ لِلْمِبَالِغَةِ نَحْو: «رَاوِيَّة» و «نَسَابَةَ» (الْمَوَاهِبُ الْفَتْحِيَّة فِي عُلُومِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ، الشَّيْخُ حَمْرَةَ فَتْحِ اللهِ، ط: ۱، مِصْر: الْمَطْبَعَةُ الْأَمِيْرِيَّة، ۱۳۱۲ و ۱۳۲۶ ه.ق.، ۱۰ / ۱۷۵).

و نفی اصالت بخشیدن به خانم‌ها» و ... و ... قلم داده‌اند! (مَجَلَّةُ أَنْجَمِنِ اِیرَانِی زَبَانِ وَ اَدَبِیَاتِ عَرَبِی، ش ۲۱، زمستان ۱۳۹۰ هـ. ش.، ص ۱۸۰ / از مقاله «تَحْلِیلِ کُفْتَمَانِ اِنْتِقَادِی لِامِیَّةِ الْعَرَبِ»، به قلم: علی رضا مُحَمَّدِرضایی).

چه عرض کنیم؟! ... اکنون ما به بَرکَتِ این روشنگری‌های آکادمیک و سخاوتی که گُستَرانندگان این خوان آگاهی به خَرَج داده‌اند، می‌دانیم که «سَنَفَرِی» ی صُلُوکِ جاهلی، نه «فمنیست» بوده و نه موهایش را «واکس» و «ژل» می‌زده است! ... «چون به دست آمدی؟ ای لُقمه از حوصله بیش!» ... یاد باد اِیْرَجِ شیرینِ سُخَن که می‌گفت:

دَر تَجْدِیدِ وَ تَجَدُّدِ وَ شُدْ اَدَبِیَاتِ «سَلَمِ شُورِبا» شُد!

«سَمْع» و «سَکِ وَ حَشِی اِفْرِیقائی»

سَنَفَرِی، دَر لَامِیَّةِ الْعَرَبِ، دَر ضَمْنِ اَوْصافی که دَر بارهٔ خویشتن می‌آورد، می‌گوید:

فَإِنِّي لَمَوْلَى الصَّبْرِ، أَجْتَابَ بَرَّةً عَلَيَّ مِثْلَ قَلْبِ السَّمْعِ، وَالْحَزْمُ أَفْعَلُ

(دیوان السَّنَفَرِی. عَمْرُوبِنِ مَالِکِ / ح: ۷۰ ق. هـ.، جَمَعُهُ وَ حَقَّقَهُ وَ شَرَحَهُ: الدُّکُورِ اِمِیلِ بَدِیعِ یَعْقُوبِ، ط: ۲، بیروت: دارالکتاب العَرَبِی، ۱۴۱۷ هـ. ق.، ص ۶۹، ب ۵۱).
دکتر اِمِیلِ بَدِیعِ یَعْقُوبِ، دَر حاشیهٔ خود بر این بیتِ سَنَفَرِی نوشته است: «السَّمْع: وِلْدُ الدُّئْبِ مِنَ الضَّبِیْعِ» (هَمَان، هَمَان ص).

این، هَمَانِ بَر دَاشَتِ مَشْهُورِ بَیْنِ شُرَاحِ وَ لُغَوِیَانِ سُنَّتِی است و مَعْنائی است که اَنانِ از واژهٔ «سَمْع» دَر می‌یافته‌اند و از ایشان به پَسینیان به میراث رسیده است (نیز سَنَج: مُعْجَمِ مَحْمُودِ مُحَمَّدِ شَاکِرِ، اَعْدَاد: مُنْذِرِ مُحَمَّدِ سَعِیدِ اَبُوشَعْرِ، ط: ۲، بیروت. و. عَمَّان: المَکْتَبِ اِلِاسْلَامِی، ۱۴۲۸ هـ. ق.، ص ۱۶۰).

البِتَّةُ بَرخی «سَمْع» را تَنها «وِلْدُ الدُّئْبِ» گفته‌اند (نَگَر: المَجانِی اَلْحَدِیثَةُ عَنِ المَجانِیِ اَلْأَبِ شَیْخُو، جَدَّدَها اِحْتِیازًا وَ دَرَسًا وَ شَرَحًا وَ تَبْوِیْبًا لِحَنَّةٍ مِنَ الْأَساتِذَةِ بِإِدارَةِ: فُؤادِ اِفْرَامِ البُستَانی، ج ۱، ط: ۴، بیروت: دار المَشرِقِ، ۱۹۸۷ م.، ص ۱۰؛ و: لَامِیَّةِ الْعَرَبِ نَشِیدِ الصَّخْرَاءِ لِشاعِرِ الْأَرْدِ السَّنَفَرِی، بیروت: مَنشوراتِ دارِ مَکْتَبَةِ الحِیَاةِ، ۱۹۷۴ م.، ص ۶۶) و «بِچِه گَرگ» (تَرَجَمَةُ أَشعارِ المَجانِیِ اَلْحَدِیثَةُ. هَمراهِ با شَرِحِ نُکْتِه‌های لُغوی و بِلاغی، مَترجم: دَکتر سَیدِ مُحَمَّدِ موسوی بَرویی، ج ۱، چ: ۲، سَمَنان: اِنْتِشاراتِ دَانشگاهِ سَمَنان، ۱۳۹۲ هـ. ش.، ص ۹)؛ که دَقِیقِ نِیست.

نادَقِیقِ تَر، نَوشْتَهٔ بَعْضِ شُروحِ دَانشگاهی است که این «بِچِه گَرگ» را وَقتی به مَثَنِ تَر جَمِه بُرده‌اند، بِنائِگهانِ «گَرگ» شُدِه و از بِچَگی دَرآمَدِه! (نَگَر: تَر جَمَةُ أَشعارِ المَجانِیِ اَلْحَدِیثَةُ. هَمراهِ با شَرِحِ نُکْتِه‌های لُغوی و بِلاغی، مَترجم: دَکتر سَیدِ مُحَمَّدِ موسوی بَرویی، ج ۱، چ: ۲، سَمَنان: اِنْتِشاراتِ دَانشگاهِ

سمنان، ۱۳۹۲ هـ. ش.، ص ۹. ... احتمالاً خیال کرده‌اند تعبیر «بچه گرگ»، از قبیل «آدمی زاد» است که خودش هم به هرروی «آدمی» است!

نظیر این سهل انگاری در بعضی شروح فاضلانۀ لامیۀ هم دیده می‌شود (نگر: شرح لامیۀ العرب، السید ابراهیم الرضوی، شرح و تحقیق و تعلیق: د. أسماء محمد حسن هیتو، ط: ۱، ص ۱۸۱).

باری، توجه باید داشت که:

بعضی فرهنگ‌نویسان جدید، بر باؤگفت آن رأی قدما درباره «سمع» اضراری ندازند (نمونه را، سنج: الْمُجْمَعُ الْمُجْمَعُ، عبدالحسین محمد علی بقال، ط: ۱، طهران: مؤسسه الطباعة و النشر لجامعة طهران، ۱۴۱۶. ۱۴۱۸ هـ. ق. / ۱۳۷۵. ۱۳۷۶ هـ. ش.، ص ۴ / ۴۵۰ / ۴۵۱)؛ بل نظری بعضی منتجعان اخیر آنست که مقصود از «سمع»، نوعی جانور دژنده و خطرناک است موسوم به لیکائون پیکتوس / Lycaon pictus (نگر: الثقافة، ۱۸ ذی القعدة ۱۳۶۲ هـ. ق.، العدد ۲۵۵، ص ۱۳ از لامیۀ العرب، به قلم فؤاد حسینی) که پستانداری است گوشتخوار از سگسانان، و در زبان پارسی امروز، آن را «سگ وحشی افریقائی» گویند.

این که از بُن، حاصل توالد و تناسل میان گرگ و کفتار چه خواهد بود و آیا چنین توالد و تناسلی رخ می‌دهد یا نه، چیزی است که باید از جانورشناسان پرسید.

شمس و زحل

ادیب نخریر شیعی و دیوانسالار و کیمیادان برجسته روزگار سلجوقیان، استاد، مؤیدالدین ابو اسماعیل حسین بن علی بن محمد بن عبد الصمد اصفهانی، معروف به: «طغرانی» (۴۵۳. ۵۱۵ هـ. ق. ۵)، در چکامه سخته و سُتوار و بایینش که به نام لامیۀ العجم نامبردار گردیده است، آنگاه که ملاکت و رنجیدگی خاطر خود را از ناپایداری های روزگار و تقلبات دهر، به زبانی شیوا و بیانی بُرا و آگویه می‌کند و به تلویح و تصریح، متصدران نالایق و حق ناشناس را آماج عتاب و نکوهشگری خویش می‌سازد، و با نوعی بی‌پروائی و خوارداشت، برایشان بلندی می‌جوید و ترُفُع می‌کند و از این یاد می‌آرد که اینک آنان که روزی فُردوست وی بوده‌اند فُرادست گشته و بنازوا بروی بلندی و برتری جسته‌اند، از جمله گوید:

وَإِنْ عَلَانِي مَنْ دُونِي فَلَا عَجَبٌ لِي أَسْوَأُ بِإِنْحِطَاطِ الشَّمْسِ عَنْ زُحَلٍ

(دیوان الطغرانی، تحقیق: الدكتور علی جواد الظاهر. و. الدكتور یحیی الجبور، ط: ۲، الدوحة. قطر:

۵. طغرانی سیاهانی را در کشاکشهای سیاسی به قتل آوردند و درباره سال به قتل آمدن طغرانی، منابع قدیم، همداستان نیستند؛ و تاریخهای دیگری را نیز برای قتل او ذکر کرده‌اند: ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۸ (که این آخری، یکسره نادرست می‌نماید).

مطابع الدَّوْحَةِ الْحَدِيثَةِ، ۱۴۰۶ هـ.ق. / ۱۹۸۶ م.، ص ۳۰۷.

انگاری طُغْرَائِي، در این بیت، خود را به مَنزِلَهُ «شَمْس» و آن فَرُودَسْتَانِ فَرَادَسْتِ گشته را به مَنزِلَهُ «زُحَل» قَلَم می دهد و فَرَادَسْتِي این دونان را نِسَبَت به خود، چونان بالانشیني زُحَل. که به باورِ کُذشتگان در آسمانِ هَفْتُم بود. نِسَبَت به شَمْس. که جایگاهش را در آسمانِ چهازُم می پنداشتند. می شمارد.

«زُحَل» که نام پارسیش «کیوان» است، در آدَبِ قَدِيم به دو چیز اَشْتِهَار داشت: یکی، دوری و بُلندی و عُلُوّی که نِسَبَت به زمین و حتّی خورشید دارد؛ و زینِ رُوی، بَسی چیزهای بُلند و رِفَعْتَناک را بدان مِثال می زدند و تشبیه می کردند. دُوم، نُحُوسَت و نامِیُمونی و فَلَاکَتِ آوری.

شیخ سَعْدِي. عَلَيْهِ الرَّحْمَه ، در بوستان، این هَر دو خَصِيصَه «زُحَل» را مَدِّ نَظَر داشته است و فرموده:
بَقَدْرِ هُنَّرِ جُسْتِ بَايَدِ مَحَلِّ بُلْنَدِي وَ نَحْسِي مَكُنْ چُونِ زُحَلِ

(بوستانِ سَعْدِي. سَعْدِي نامه ، تَصْحِيح و تَوْضِيح: دكتر غلامحَسِينِ يوسُفِي، ج: ۱۱، تَهْران: شَرَكَتِ سِيهَامِي اِنْتِشَارَاتِ خَوَارِزْمِي، ۱۳۹۲ هـ.ش.، ص ۱۲۰، ب ۲۱۰۵).

طُغْرَائِي اِصْفَهَانِي هَم در لامِيه اش به هَر دو خَصِيصَه «زُحَل» عِنَايَت داشته و آن را نَحْس و فَرُومايه ای لِحَاظ کرده که نِسَبَت به خورشیدِ عَالَمِ تَابِ فَرخُنْدَه آثار بالانشین شده است.

بَعْضِي شُرَاح خِيَال کرده اند مَبْنَايِ قِيَاس، «بُزْرُگِي» و كِبَرِ جِرْمِ خورشيد و «خُردِي» و صِغَرِ زُحَل بوده است (نَگَر: الْمَجَانِي الْحَدِيثَةُ عَنِ الْمَجَانِي الْأَبِ شَيْخُو، جَدَدَهَا اِخْتِيَارًا وَ دَرُوسًا وَ شَرْحًا وَ تَبْوِيْبًا لِجَنَّةٍ مِنَ الْأَسَاتِيذَةِ بِإِدَارَةِ: فُوَادِ اِفْرَامِ الْبُسْتَانِي، ج ۳، ط: ۳، بِيْرُوت: دَارُ الْمَشْرِقِ، ۱۹۶۸ م.، ص ۳۴۱، هَامِش؛ و: كُرَيْدَةُ مُتُونِ نَظْمٍ اَزِ مَجَانِي الْحَدِيثَةِ. دَوْرَةُ عَبَّاسِي، دَكْتَرِ سَيِّدِ حَمِيدِ طَبِيْبِيَان، ج: ۲، تَهْران: پِژوهشگاهِ عُلُومِ اِنْسَانِي وَ مُطَالَعَاتِ فَرْهَنگِي، ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۲۳۸)؛ که چنين نيست.

جويبا جهانبخش

منتخب الفتوحات المکیة: تألیفی جدید از فیض کاشانی

گرایش‌های صوفیانه فیض کاشانی از روزگار خود او محل بحث و ایراد بود و هرگروهی به سائقه باورها و عقائد خود درباره او به نحوی داوری کرده‌اند. بعضی به جد معتقدند او در سالهای واپسین عمر از این باورها دست شست و از حکمت و عرفان روگردان شد. اما گروهی دیگر او را صوفی و عارفی حقیقی برمی‌شمردند که در این راه به مقاماتی والا رسید و تا آخر عمر بر این طریق استوار بود.

منتقدان فیض این موضوع و چند موضوع دیگر مانند فتوای فیض درباره نماز جمعه و غنارادر خور طعن و ملامت می‌دانستند و در این راه از هیچ انتقادی فروگذار نمی‌کردند، تا جایی که در این مسیر بعضی از ایشان تا مرز تکفیر او نیز پیش رفتند. صرف نظر از اصل گرایش‌های عارفانه فیض، توجه او به ابن عربی و مسأله وحدت وجود هم به صورت خاص سبب مجادلات بسیار شده است.

علیرضا تجلی شیرازی، فاضل سراب (۱۰۸۵ق) فیض را متهم می‌کند به آن که ثبات رأی ندارد. نگرش التقاطی است و گاه به گاه مواضعش را تغییر می‌دهد؛ «گاهی مرید تصوف محی‌الدین عربی» می‌شود و «زمانی همداستان و عظم محمد غزالی». وقتی به حکمای مشاء ارادت می‌ورزد و وقتی دیگر به عارفان اشراقی مشرب. وی ملاحظه صحت و کذب، سخنان همه این گروه‌ها را به نام خود در کتابهایش وارد می‌کند.^۱

یوسف بن احمد بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶ق) فیض را به خاطر نقل اقوال ابن عربی و اعتقاد به وحدت وجود به سختی نکوهش می‌کند و این اعتقادات را موجب کفر می‌داند. او در ردیه خود بر صوفیه به نام *النفحات الملکوتیة فی الرد علی الصوفیة* به ردّ موضع فیض در قبال ابن عربی پرداخت.^۲

۱. دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه از روزگار صفوی، به کوشش رسول جعفریان، قم، انصاریان، ۱۳۸۱، ص ۴۰۳.
۲. *لؤلؤة البحرین فی الاجازات و تراجم رجال الحدیث*، یوسف بن احمد البحرانی صاحب الحدائق، حقه و علّی علیه: السید محمد صادق بحر العلوم، المنامة بحرین، مکتبه فخرآوی، ۱۴۲۹ق، ص ۱۱۶-۱۱۷.

در قرون نزدیک به روزگار ما هم محمد بن سلیمان تنکابنی (۱۳۰۲ق) در قصص العلماء از اعتقاد فیض درباره ابن عربی با طعنه و کنایه یاد می‌کند.^۳

از سوی دیگر متمایلان به تصوف سعی در توجیه سخنان فیض و تبرئه او از اتهامات داشتند. محمدکریم شریف قمی (بعد از ۱۱۰۰ق) در تحفة العشاق، که رد کتاب تحفة الاخیار محمد طاهر قمی است و بین سالهای ۱۰۷۸-۱۰۹۷ق نوشته شده، توجه فیض به متصوفه را نشانه محقق بودن آنها قلمداد می‌کند. او می‌نویسد اگر این طایفه اهل منکر بودند، عالم بزرگی چون فیض ایشان را نمی‌ستود.^۴ محدث قمی هم ضمن بیان شرح حال فیض به تفصیل از موضع فیض در قبال صوفیه دفاع می‌کند.^۵

دامنه مخالفتها و اعتراضات به فیض درباره تصوف تا هند هم کشیده شد. احمد بن محمد علی بهبهانی (۱۱۹۱-۱۲۳۵ق) در لکهنو مطلع شد که علمای آن دیار، فیض و دیگر بزرگان شیعه مانند خواجه نصیرالدین طوسی، شیخ بهایی، ابن میثم بحرانی و ابن ابی جمهور احسایی را به دلیل اعتقاد به وحدت وجود لعن و طعن می‌کنند و ایشان را از دایره شریعت بیرون می‌دانند. بهبهانی در ۱۲۲۱ق کتاب تنبیه الغافلین را برای ردّ این داوریها نوشت. او معتقد بود که بعضی از تمثیلات فیض و علمای مذکور در باب وجود و ارتباط خالق و مخلوق از سوی ناقص علمان بدفهمیده شده است. آنها ظاهر کلمات را گرفته و معنی اصلی را رها کرده‌اند. و از این رو بدون تعمق و تأمل فیض را به تصوف و وحدت وجود متهم کرده‌اند.^۶

به هر صورت هر کدام از این مدعاها را درست بدانیم، فیض کاشانی بخشی از عمر خود را در راه مطالعه متون صوفیانه صرف کرد و تألیفاتی نیز در این موضوع به قلم آورد. یکی از این کتابها منتخب الفتوحات المکیة فی معرفة اسرار المالکیة و الملکیة تألیف صوفی مشهور ابن عربی (۶۳۸ق) است. تهیه گزیده‌ای از کتاب ابن عربی به دو جنبه از شخصیت فیض مرتبط است: توجه او به اندیشه‌های ابن عربی، علاقه او به تلخیص آثار مختلف.

افکار کسانی چون ابن عربی و قونوی از طریق ملاصدرا به فیض رسید و او از راه اندیشه‌های استادش از ایشان تأثیر پذیرفت. با این تفاوت که فیض حسن نظر کامل استادش درباره این گروه را نداشت.

۳. قصص العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، به کوشش: محمدرضا بزرگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۴۱۸.

۴. تحفة العشاق، محمدکریم شریف قمی، تصحیح: حسین رسولی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۸، ص ۱۰۴-۱۰۵، ۲۳۸.

۵. الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، شیخ عباس قمی، تحقیق: ناصر باقری بیده‌ندی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۹۷۸-۹۸۲.

۶. تنبیه الغافلین، بهبهانی، کتابخانه ممتاز العلماء لکهنو، ش ۸۹۲، گ ۷ پ ۸-ر. البته باید در نظر داشت که مطالب کتاب تنبیه الغافلین منحصر در موضوع فوق نیست و بخش عمده‌ای از کتاب به ردّ ملا محمد امین استرآبادی و اخبارها اختصاص دارد.

فیض اگرچه ابن عربی را از اهل تحقیق و دقت نظر می‌دانست؛ اما در مواردی که سخنان او با اعتقادات شیعه مغایرت داشت، در رد آن تردید نمی‌کرد. مانند رد سخن ابن عربی درباره امام در کتاب بشارة الشيعة که سخت بر آن تاخت. برعکس ملاصدرا که از ابن عربی به عظمت یاد می‌کرد و اگر در موردی سخن او را نمی‌پسندید، سعی در توجیه آن می‌کرد و حتی شیعه بودن او را محتمل می‌شمرد.^۷

فیض در کتابها و رسائل متعددی از جمله اصول العقائد الدینیة (تألیف ۱۰۳۶ق)^۸، عین الیقین (تألیف ۱۰۳۶ق)^۹، علم الیقین فی اصول الدین (تألیف ۱۰۴۲ق)^{۱۰}، و گزیده آن به نام انوار الحکمة (تألیف ۱۰۴۳ق)^{۱۱}، مرآة الآخرة (تألیف ۱۰۴۴ق)^{۱۲}، الکلمات المکنونة (۱۰۵۷ق)^{۱۳}، و گزیده آن به نام اللثالی (تألیف ۱۰۵۹ق)^{۱۴} از فتوحات ابن عربی مطالبی نقل کرده است. تاریخ تألیف این آثار نشان می‌دهد بیشتر آنها مربوط به آثار جوانی و میانسالی فیض است و در نوشته‌های پایان عمر او عجالة نامی از فتوحات و ابن عربی دیده نشد. البته هنوز رد پای اندیشه‌های او در آن نوشته‌ها هست؛ اما بدون تصریح به نام او. مثلاً کتاب المعارف تلخیص کتاب علم الیقین فیض است و در ۱۰۸۳ق نوشته شده است. در این تلخیص مطلبی که قبلاً فیض در علم الیقین با ذکر نام از ابن عربی آورده بود، بدون اشاره به نام او نقل شده است.^{۱۵} یا کتاب بشارة الشيعة که حاوی حملات تند علیه ابن عربی و فتوحات مکیه در موضوع امامت و جانشینی پیامبر است، در سال ۱۰۸۱ق نوشته شده است.^{۱۶} با این توضیحات منتخب فتوحات هم به احتمال بسیار در سنین جوانی یا میانسالی فیض تهیه شده است. محسن بیدار فر به خوبی نشان داده است که فیض اگرچه عقایدش در سالهای آخر عمر عوض نشده بود، اما عقاید خود را دیگر به مراجع مختلف فکری مانند متصوفه و فلاسفه و متکلمان نسبت نمی‌داد. با اصطلاحات ایشان

۷. برای این سخن و نیز توضیحات بیشتر درباره اعتقاد فیض درباره ابن عربی و صدرالدین قونوی رک: مقدمه علم الیقین فی اصول الدین، فیض کاشانی، تحقیق و تعلیق: محسن بیدار فر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۷ق، ص ۴۰-۴۱.

۸. مجموعه رسائل فیض کاشانی، تصحیح و تحقیق: حسن قاسمی، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۴۰.

۹. عین الیقین الملقب بالانوار و الاسرار، فیض کاشانی، تصحیح: فالح عبدالرزاق عبیدی، بیروت، دارالحوراء، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۵۲، ۹۰-۹۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۶۴، ۳۸۲، ۴۰۸، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۵۴، ۳۵۸-۳۶۵، ۳۶۷، ۴۰۰-۴۰۴، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۵۵-۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۲.

۱۰. علم الیقین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۱۳۲۴.

۱۱. انوار الحکمة، فیض کاشانی، تحقیق و تعلیق: محسن بیدار فر، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۲۵ق، ص ۲۶، ۴۶، ۴۹، ۱۹۷، ۳۱۰-۳۱۱، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۶-۳۶۵، ۳۶۹، ۴۰۸-۴۱۰.

۱۲. مجموعه رسائل فیض کاشانی، تصحیح و تحقیق: حسن قاسمی، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۲، ۶۵، ۷۳-۷۴، ۸۴، ۸۷-۸۸، ۹۷-۹۸، ۱۲۱-۱۲۵.

۱۳. الکلمات المکنونة، فیض کاشانی، تصحیح و تحقیق: علیرضا اصغری، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۳۶.

۱۴. مجموعه رسائل فیض کاشانی، تصحیح و تحقیق: علیرضا اصغری و مهدی حاجیان، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۴۰، ۱۵۹.

۱۵. المعارف، فیض کاشانی، تحقیق و تصحیح: حسن قاسمی، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷، ص ۳۸۷.

۱۶. بشارة الشيعة، فیض کاشانی، تحقیق: احمد عبدالوهاب الخزاعی، کربلاء، العتبة الحسينية المقدسة قسم الشؤون الفكرية و الثقافية، ۱۴۳۹ق، ص ۱۰۴، ۱۱۳-۱۱۴، ۲۶۰-۲۶۲.

نمی نوشت و تا حد امکان از استعمال آنها پرهیزی کرد. برخلاف کتابهای دوره قبل در کمتر موردی نصوص اهل عرفان را می آورد و بیشتر به نقل مضمون آنها اکتفا می کرد. و در یک داوری کلی او همان مباحث را تا جای ممکن با زبان حدیث و قرآن مجدداً تقریر می کرد.^{۱۷}

تلخیص و گزیده نویسی آثار مختلف یکی از علایق جدی فیض کاشانی بود. او هم انتخابهای متعددی از آثار خود به دست داده و هم از تألیفات دیگران گزیده هایی تهیه کرده است. اهتمام او در این امر تا جایی بود که حتی گاه تا سه بار هم از یک کتاب گزیده تهیه کرده است. تعداد این کتابها به اندازه ای است که اگر بگوییم بخش عمده روش و شیوه فیض کاشانی بر ترجمه یا تلخیص آثار خود یا دیگران استوار بود، به گزاف سخن نگفته ایم.^{۱۸} او در رساله الانصاف به این شیوه خود اشاره می کند و می گوید کتب و رسائل متعددی در تلخیص سخنان فقهاء و فلاسفه و متکلمان و صوفیان نوشته است.^{۱۹}

فیض در هر سه فهرستی که برای تألیفات خود تهیه کرده، از منتخب الفتوحات المکیة یاد کرده است. او در دو فهرست اول و دوم تألیفاتش که در حدود سال ۱۰۶۷ق به رشته تحریر درآمده،^{۲۰} در فصل «گزیده ها از کتب علما و اهل معرفت» از شش گزیده کتاب یاد کرده است: رسائل اخوان الصفا، مکاتیب قطب محیی، مثنوی، دیوان شمس، گزیده اشعار اهل عرفان در توحید و «المنتزع من الفتوحات المکیة لابن العربی فی اربعة آلاف بیتاً تقریباً».^{۲۱}

در فهرست سوم آثار مربوط به سال ۱۰۸۹ق هم با کمی تغییر در عبارات همان اطلاعات درباره این کتاب به دست داده شده است: «منتخب بعض ابواب الفتوحات المکیة لمحیی الدین بن العربی فی اربعة آلاف».^{۲۲}

به جز نوشته خود فیض توضیح بیشتری درباره این کتاب ثبت نشده و همه تراجم نگاران و کتابشناسان

۱۷. مقدمه علم البقین، ص ۲۶-۳۵.

۱۸. برای دسته بندی شمار زیادی از این تلخیصها و گزیده ها رک: «بررسی محتوایی تألیفات فیض کاشانی»، سعید انواری و سعید حسین موسویان، در فیض پژوهی: مجموعه مقالاتی در بررسی آرا احوال و آثار فیض کاشانی، به کوشش: شهناز شایان فر، تهران، خانه کتاب، ۱۳۹۲، ص ۵۰-۵۷ (شامل معرفی ۵۷ اثر ترجمه ای، تلخیصی و اقتباسی).

۱۹. الانصاف، ص ۱۸۴. منتشر شده در ده رساله للحکیم العارف الکامل الفاضل محمد محسن المشتهر بالفیض الکاشانی، اصفهان، انتشارات مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۳۷۱ش.

۲۰. تاریخ تألیف فهرست دوم مشخص نیست و تاریخ مذکور در متن مربوط به زمان تألیف فهرست اول آثار اوست.

۲۱. کتابشناسی فیض کاشانی، محسن ناجی نصرآبادی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹.

۲۲. همان، ص ۱۱۸. در نظر گرفتن این نکته قابل تأمل است که فهرست سوم آثار فیض دو سال پیش از فوت او نوشته شده است و اگر فیض از انتخاب خود از فتوحات به هردلیلی ناراضی بود، می توانست آن را حذف کند، یا توضیح و توجیهی درباره آن بیفزاید. مخصوصاً این گمان از آن جا تقویت می شود که می دانیم فیض تغییرات فکری خود را معمولاً در آثارش ثبت می کرد؛ اما او درباره این کتاب به تکرار همان اطلاعات سی سال قبل بسنده کرده است.

از قبیل آزاد کشمیری^{۲۳} و ثقة الاسلام تبریزی^{۲۴} و شیخ عباس قمی^{۲۵} و شیخ آقا بزرگ تهرانی^{۲۶} و... همان سخنان فیض در فهرست تألیفاتش را تکرار کرده‌اند. در فهرستهای نسخ خطی نیز هیچ نسخه‌ای از این کتاب معرفی نشده است و این کتاب مفقود تلقی می‌شد. این در حالی است که نسخه اصلی این کتاب به خط مؤلف در یک کتابخانه عمومی محفوظ مانده است. نسخه شماره ۲۶۵۰ کتابخانه مسجد اعظم قم همان نسخه است که به سبب عدم معرفی صحیح در فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه تاکنون مجهول و مغفول باقی مانده بود. در هر دو فهرست قدیمی و جدید نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم به این نکته توجه نشده و اثر فیض بدون شناسایی مؤلف با عنوان بخشی از فتوحات یا منتخب فتوحات و بدون تاریخ (یک بار از سده دهم و بار دیگر از سده یازدهم) و نام کاتب معرفی شده است.^{۲۷}

با وجود آن که فیض کاشانی در هیچ بخشی از کتاب از خود نام نبرده؛ اما به دلایل متعدد این نسخه بی‌تردید همان منتخب الفتوحات المکیة اوست.

نسخه منتخب فتوحات موجود در کتابخانه مسجد اعظم به خط مؤلف است و خط آن با دیگر نمونه‌های خط فیض کاشانی کاملاً تطابق دارد.^{۲۸} مهر کمرنگ فرزند فیض، علم الهدی به سجع: «بمحمد عَلِمَ الهدی عَلِمَ الهدی عَلِمَ الهدی ۱۰۷۲» در پشت صفحه آخر نسخه هم شاهد دیگری بر صحت این مدعاست و نشان می‌دهد نسخه در خاندان او باقی مانده بود.

افزون بر اینها نسخه کاملاً مطابق با توصیف فیض کاشانی است. فیض حجم منتخب خود از فتوحات را تقریباً چهار هزار بیت گزارش کرده است. در نظام نسخه‌نویسی و عرف خوشنویسان هر «بیت» معادل چهل حرف یا به قولی دیگر پنجاه حرف است و این مقداری است که به طور متوسط در یک سطر

۲۳. نجوم السماء فی تراجم العلماء، آزاد کشمیری، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸.

۲۴. مرآة الکتب، علی بن موسی بن محمد شفیع ثقة الاسلام تبریزی، تحقیق: علی الصدراتی الخوئی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۶۱۱-۶۱۲.

۲۵. الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، ج ۲، ص ۹۷۵.

۲۶. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۲، ص ۴۱۸.

۲۷. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، رضا استادی، قم، کتابخانه مسجد اعظم قم، ۱۳۶۵، ص ۳۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، رضا استادی، قم، دفتر نشر برگزیده، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۹۶-۳۹۷. در مقدمه علم الیقین، ص ۷۹ سهواً نشانی نسخه اصل کتاب منتخب الفتوحات المکیة فیض در یک کتابخانه خصوصی داده شده است؛ اما با پیگیری مشخص شد که این نسبت صحت ندارد و نسخه دیگری از این کتاب تاکنون شناسایی نشده است.

۲۸. فیض در شمار دانشمندانی است که خطوط بسیاری از او به یادگار باقی مانده است. دلیل عمده این امر توجه و اهتمام جدی فرزندش علم الهدی و نوادگان او به حفظ این میراث بود. برای مقایسه خط این نسخه، تصویر صفحه‌ای از کتاب علم الیقین فی اصول الدین به خط خود فیض در انتهای مقاله آمده است (نسخه دانشگاه تهران، ش ۲۴۴). همچنین برای تصویر خطوط متعدد فیض کاشانی در کتابخانه آیت الله مرعشی رک: فهرست نسخه‌های خطی آثار علمی فیض کاشانی در گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، به کوشش: سید محمود مرعشی نجفی و محمدحسین امینی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۸۷، ۴۲۱، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۷۸، ۴۸۲-۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۹-۴۹۱، ۵۰۱.

می‌گنجد.^{۲۹} این نسخه نیز تقریباً به همین مقدار است. اگر تعداد صفحات این کتاب (۲۳۶) را در تعداد سطور هر صفحه (۱۸ سطر) ضرب کنیم، به عدد ۴۲۴۸ سطر می‌رسیم که به تخمین فیض نزدیک است.

همچنین فیض تصریح کرده است که انتخاب او شامل بعضی از ابواب فتوحات است. این نسخه نیز همه ابواب را در بر نمی‌گیرد و او گاهی تنها عنوان و موضوع یک باب را در حاشیه توضیح داده (مانند ابواب ۲۶ و ۲۹ در حاشیه گ ۶ پ) و یا از آنها بدون هیچ توضیحی گذشته است. مثلاً از ابواب ۲۴۱-۲۸۳، ۳۲۳-۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۸، ۴۱۲-۴۲۰، ۴۳۵-۴۴۱، ۴۴۸-۴۵۷، ۴۵۹-۴۶۹، ۴۷۱-۵۰۱، ۵۰۴-۵۳۲، ۵۳۹-۵۵۷ فتوحات هیچ بخشی انتخاب نشده است.

نسخه مورد استفاده فیض برای این انتخاب خالی از خطا و خلل نبود. زیرا او در ضبط بعضی از کلمات شک داشته و برای ثبت این شک از علامت سه نقطه شک استفاده کرده است (برگ ۱۵ پ، ۴۴ ر). همچنین آن نسخه چهل باب را نداشت. زیرا بعد از باب ۳۴۵ نصف صفحه خالی مانده و فیض در حاشیه برگ ۱۰۲ پ نوشته است که «سقط هنا ۴۰ باباً لم ينتخب».

در حالی که جای عناوین در متن خالی مانده، شماره ابواب در حاشیه نوشته شده است. احتمالاً فیض قصد داشت تا بعداً عناوین را با مرکب سرخ در جای خود بنویسد؛ اما موفق به انجام این کار نشد. موضوع بعضی از بابها و بندها در حاشیه نوشته شده است. نسخه تصحیحات مختصری به خط خود فیض دارد. او در حاشیه بعضی از ابواب کلمه ملخص را نوشته است.

منتخب الفتوحات المکیة فیض کاشانی هیچ مقدمه و مؤخره‌ای ندارد و او تنها در صفحه عنوان توضیح مختصری بدون امضاء درباره کتاب نوشته است: «هو هو. نبذة من کتاب الفتوحات المکیة للشیخ محیی الدین العربی الطائی الاندلسی و الارقام لابواب الاصل و مجموع ابوابه ۵۶۵».

نسخه در مجموع ۱۲۲ برگ است که ۱۱۹ برگ آن شامل انتخاب فتوحات است. سه برگ آخر نسخه حاوی نقل قولی از النفحات الالهیة تألیف صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی (۶۷۳ ق) (گ ۱۲۰ ر- ۱۲۰ پ) و بخشهایی از فکوک شعبی و عزیری از کتاب دیگر قونوی یعنی الفکوک فی اسرار مستندات حکم الفصوص (گ ۱۲۰ پ- ۱۲۲ ر) است که همه این اوراق هم به خط خود فیض است.

او در بالای صفحه عنوان این ابیات را به نقل از آغاز باب ۳۹۶ کتاب فتوحات نوشته است:

الا الی الله تصیر الامور ما انت یا دنیای الا غرور
اهل التقی لم یأمنوا کیدها مع التقی فکیف اهل النحور
لها صفات الحق فی مکرها و مالنا فی مکره من شعور

۲۹. کتاب آرای در تمدن اسلامی، نجیب مایل هروی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۵۸۸.

و در گوشه همان صفحه این بیت به خط او آمده است:

نیم ملول که کارم نکونخواهد شد | شود شود، نشود، گو مشوجه خواهد شد^{۳۰}

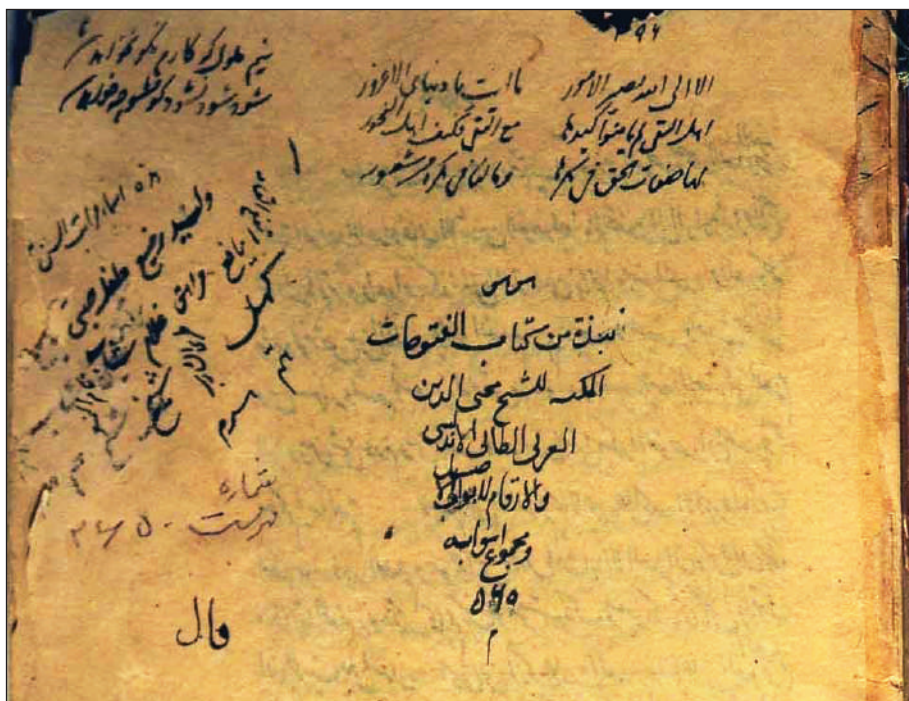
فیض در پشت صفحه آخر نسخه هم این دو بیت را از یکی از غزلیات مولانا نوشته است:

بیا که ساقی عشق شراب خاره^{۳۱} رسید | خبر ببر بر بیچارگان که چاره رسید

هزار چشمه شیر و شکر روان شد ازو | شکاف کرد و به طفلان گاهواره رسید

متأسفانه بخشهایی از نسخه آسیب دیده و مخصوصاً از برگ ۱۱۳ به بعد بخشی از متن طعمه حشرات شده است.

| اسید محمد حسین حکیم



منتخب الفتوحات المکیة، تألیف و خط فیض کاشانی، کتابخانه مسجد اعظم قم، ش ۲۶۵، یادداشت‌های صفحه عنوان.

۳۰. بنا بر سخن امیرعلیشیرنویسی ابن ابیات از آن مولانا ولی قلندر است. رک: مجالس النفاثس، امیرعلیشیرنویسی، به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران، منوچهری، ۱۳۶۳، ص ۴۰.
 ۳۱. فیض این کلمه را به همین صورت نوشته است.

بایسته جانانه

همان نظرات الوجود جمعا و تفصیلا و جرت التوحید بصحبه الایثاره البینه
 صحته الواحد للاعداد فان الاثنین لا توجد ابدالم تضاف الی الواحد مثل الواحد
 الثلثه الم تزد و احواد هكذا الی الاثنین فی قالوا حدس الحد و الحد سلم
 واحد لو نقص من الالف واحد انعدم اسم الالف و حقیقه و ثبت حقیقه
 و هی شماره و تسع و تسعون لو نقص منها واحد بسبب عینها البینه فی انعدم
 الواحد من شیء عدم و شیء ثبت و بعد ذلك الشئ مکه التوحید ان صحته و
 معکم ایما کنتم لا یعلم الحق الا العلم کما لا یجدر علی محمد الا هو و الما انت
 فقله یوساطه العلم و هو حقیق فایک انشاده الا العلم ان لم یکن ان کما
 مطاقا للعلوم و علمک قائم بک و هو مشهورک و محبودک فایک ان یقول
 ان جرت علی سلوب الحقائق انک علمت المعلوم و انما علمت العلم و العلم
 هو العالم بالمعلوم و هی العلم و المعلوم کحور لا تدرك قتره فان التعلق
 بينهما مع تباين الحقائق کحسیر مرکبه اعلم ان فی الخبز و الماء و سمع
 الطعام و المشرب و المناعج و الملابس و المراكب و المجالس ارواح الطیف
 غریبه یحیاته و علمه و قیانه و سعاده و علو مرتبه فی حضرة مشاهدیه
 و تلك الارواح امانه عند هذه الاسباب المحسوسه یودونها الی هذا الوجود
 فی الشیخ الا ترى الی بعضهم کف یوصل امانته الیه الذی هو سر اکیانه فاذا
 ادى الیه امانته فرج المامن الطرق الذی دخل منه فسمی قیانا و قلنا و المامن
 افرضه عزیره و یولانا اعطاه الاسم الاول الا السر الذی دل الی الوجود

د

والزمان من عالم النفس وهو مخلوق بعد تعالی لهذا السؤال لاطل فانظر كيف
 فإياك ان تتحيك ادوات التوصل عن تخمين هذه المعاني في نفسك و
 فليس الا وجوده صرف فالص لافن عدم وجوده اقول تعالی ووجوده
 عدم عين الموجود نفسه وهو وجود العالم والابنية من الوجود والانتزاع
 الا التوهم المقدر الذي يجعل العلم ولا يستحقه شئاً ولكن وجوده مطلق وتتميد
 وجوده كعمل ووجوده مقبول بمكة اعطت الخلق والسلام
 كان الله ولا شئ معه وهو اللان على ما علمه كان لم يرجع اليه اعادة العالم ضيق
 لم تكن علمه باهل كان موصوفاً لنفسه وحسي قبل خلقه بالاسماء التي يدعون بها
 خلقه فلما اراد وجود العالم وبراءه على حد ما علمه جعله نفسه العفول عن كل الارادة
 المقدسة ضرب على تخيلات الترتيب الى احدثه الكلي حصة تسمى الاسباب التي لم
 طرح البناء الحسن لفتح فيه اشكال الاشكال والصور وذا هو اول وجوده في
 العالم وقد ذكره علي بن ابي طالب عليه السلام وقره من المحدثين اهل الكشف
 ثم انه سبحانه جعل سموره الى ذلك اليبا والعالم كله فيه التوهم فقله منه كل شئ
 في ذلك اليبا على حسب قوته لقبول زوارها البيت نور السراج وعلى سبيل
 من ذلك النور شدة ضوهه وقبوله قال تعالی مثل نوره كمشكاة فيها مصباح
 فشد نوره بالمصباح فلم يكن الا نوراً له قبول الامور وكلها اليبا الا حصة من
 السخلة والوسم فكان سيد العالم واولها من الوجود فكان وجوده
 ذلك النور الالم ومن اليبا وحده الكلي واليبا وجوده وعين العالم

فانظر كيف
 فإياك ان تتحيك
 فليس الا وجوده
 عدم عين الموجود
 الا التوهم المقدر
 وجوده كعمل
 كان الله ولا شئ
 لم تكن علمه باهل
 خلقه فلما اراد
 المقدسة ضرب على
 طرح البناء الحسن
 العالم وقد ذكره
 ثم انه سبحانه
 في ذلك اليبا على
 من ذلك النور شدة
 فشد نوره بالمصباح
 السخلة والوسم
 ذلك النور الالم

وكله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمدک اللهم یا معبدی یا معید و المجر من نعمتک و نشکرک یا فاعلاً لا یأبى و الشکر
الاکت تعالیت من قدوس لم یصل الیه الا الوهام الی ذیل عزمتک و تقدیرت
من بسبوح لم یجمل الا انعام سببها الی معرفتک الای بالبحر من معرفتک ترکلت ب
الطالبین فی بیداء کبریا یک و الیه جری و لم یجعل لمرق اقدام العقول الی
مرم عظمک بحری بهیات ما لا ذلاد اسر العبودیه و ادراک سبحات جلال البو
و انی لاسراء ذل الناسوت و نزل سرادقات جمال اللاهوت سبحانک سبحانک
لا یحیی شأنک علیک انت کما اثنیت علی نسک و فوق ما یقول القائلون صل
وسلم علی المترین لردیک الی انیک خصوصاً اقرهم منک منزله و اعزهم علیک
مهر و اهل بیته منجیک و مصطفیک **الابعد** یقول خادم العلوم الذمیه
و واحد المعارف الیقینیه محمد بن مرتضی المدعو محسن احسن البدر عواقبه هذا
یا اخوانی کتاب علم الیقین فی اصول الدین امانی الله عزوجل من فضله کرم
مناجیه کتاب المبین و الاستنصاف بشکایه انوار سید المرسلین و الاقفا
لا انا اهل بیته الطاهرین و عترته المعصومین علیه و علیه افضل صلوات المصلین
یکون علیکم کلمات ربانیه و اشارات فزانیه و آیات عقائیه و هدایات
رطانیه و شبهات نبویه و ملوحات ولویه تشهد بها الطباع السلیمه و الاذوا
الستیویه و یصدقها نور الایمان و صحته الوحدان و یرئها اهل العرفان حصیره
الاتقان هی للمتقن الذین یؤمنون بالغیب باسره و تذکره للرفیق
الذین یشاهدون آیات الله فداخرجه الله کانه علی لسانی من سرادقات العجب



در استنصاف من صفات
العلماء الصالحین

الحمد

نکاتی از آثار استاد علامه جلال الدین همایی (۳)

[قیاس در شیعه]

عمل کردن به قیاس موافق فقه اهل سنت و جماعت است و شیعه امامی می گوید: «لیس من مذهبنا القیاس». خوب است این نکته را برای اهل علم گوشزد کنم که بعضی علمای اصولی شیعه اگر چه به حسب ظاهر منکر قیاس شده، اما در واقع عمل به نوعی از قیاس را جایز شمرده اند. واضح تر بگویم قیاس را از یک دربیرون کرده و آن را در لباس تنقیح مناط از در دیگر داخل ساخته اند.^۱

[علم سحر و جادو و نرد و شطرنج و موسیقی و...]

مولوی می گوید علم سحر و جادو و آموختن حرام نیست بل که اگر برای تمییز حق از باطل باشد، مستحسن است اما عمل آن حرام است

پس از این رو علم سحر آموختن نیست ممنوع و حرام و ممتن

بهر تمییز حق از باطل نکوست سحر کردن شد حرام ای مرد دوست

آنچه مولوی درباره علم و عمل سحر و جادو گفته، مطابق مذهب مختار هر دو فرقه شیعی و سنی است. حقیر خود در درس خارج فقه که در خدمت مرحوم استاد علامه سید الفقهاء والأصولیین حاج میر محمد صادق خاتون آبادی اصفهانی (متوفی ۱۳۴۸ق) افتخار تلمذ داشتم، در مبحث «مکاسب محرمة» این مسأله به خوبی واریسی شد که مذهب اسلامی با هیچ علمی حتی علم نرد و شطرنج و موسیقی و امثال آن مخالف نیست، فقط پاره ای از اعمال و حرفه ها و پیشه های پست ناروا را حرام

یا مکروه شمرده است.^۲

[ضمان یا عدم ضمان قاضی در صورت مرگ شخص، هنگام اجرای حکم]

بر حد و تعزیر قاضی هر که مرد	نیست بر قاضی کونیست خرد
نایب حق است و سایه ی عدل حق	آینه ی حق است و باشد مستحق
چون برای حق و روز آجله است	گر خطایی شد دیت بر عاقله است
عاقله ی او کیست دانی، هست حق	سوی بیت المال برگردان ورق

مسأله فقهی که مولوی گفته، تفصیلش این است که هرگاه حد و تعزیر امام یا قاضی و حاکم شرع که نایب امام است، منجر به موت و هلاکت شخص مجرم شده باشد، مطابق مذهب حنفیه خون آن شخص هدر است، یعنی دیه و خونبها هیچ کدا بدان تعلق نمی گیرد. در متن کتاب *بداية المبتدی* در فقه حنفی که هدایه مرغینانی شرح آن کتاب است، می گوید: «مَنْ حَدَّهٗ الْإِمَامُ أَوْ وَعَزَّرَهُ فَمَاتَ فَدَمُهُ هَدْرٌ». اما شیعه امامیه و شافعیه معتقدند که در این مورد لازم است که دیه مقتول را از بیت المال بدهند. در همان هدایه مرغینانی پس از تفسیر عبارت فوق می گوید: «و قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَجِبُ الدِّيَةُ فِي بَيْتِ الْمَالِ». در متن مختصر نافع محقق حلی که از متون معتبر فقه شیعه امامی است، می گوید: «خَطَأُ الْحَاكِمِ فِي الْقَتْلِ وَالْجِرْحِ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ»، که می توان آن را شامل مورد حد و تعزیر نیز قرار داد..

مولوی در این مسأله موافق موافق شیعه و شافعیه است^۳ که می گوید دیه بر عاقله است و عاقله در این مورد بیت المال است، یعنی خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد، اما فتوای ابوحنیفه این بود که در مورد حکم امام که شامل قاضی و حاکم شرع نیز می شود، اصلاً دیه و خونبها به هیچ کس تعلق نمی گیرد.

حقیقیر معتقدم که اختلاف فقها بر سر ضمان و عدم ضمان قاضی و امام اصلاً در صورتی است که این امر محرز گردد که مرگ شخص مجرم در اثر اجرای حد و تعزیر اتفاق افتاده باشد. چه بسا ممکن است

۳. استاد همایی در جایی دیگر درباره مذهب و عقیده مولوی نوشته اند: «در باره مذهب و عقیده مولوی گفته اند سنی حنفی مذهب اشعری مسلک بود، اما آنچه از تتبع احوال و آثار مولانا مخصوصاً در نتیجه غوررسی و تأمل و تعمق و ممارست متمادی در مثنوی بر این حقیر مسلم و معلوم شده، این است که هر چند خانواده و پدران مولوی ظاهراً سنی حنفی بوده اند و خود او نیز در دامن این مذهب موروثی پرورش یافته و در روزگار جوانی و ایام طالب علمی فقه حنفی را مخصوصاً خوب خوانده و خوب فرا گرفته بود ولیکن بعد از آنکه در تحصیل فنون فقه و اصول و حدیث و تفسیر قرآن و دیگر دانشها که برای رسیدن به درجه اجتهاد و اهلیت فتوا در بایست است، به حد کافی رسید و به مقام اجتهاد و استنباط احکام و فروع بر اصول نائل آمد... دیگر بر فقه حنفی جمود نداشت، بلکه در هر مسأله ای آنچه را مطابق اجتهاد خود او بود و بر حسب استنباط و نظر خود او با موازین شرعی موافق ترمی آمد، همان را بر می گزید، خواه مطابق فقه حنفی باشد یا شافعی یا شیعه امامی.» (همان، ص ۳۹۳۸)

که در اثنای اجرای حدّ به سکنه قلبی یا دماغی مرده باشد، به طوری که اگر حد و تعزیری هم نبود او را مرض سکنه عارض و منجر به مرگ او می شد.

و چون این شبهه در کار هست «والحدودُ تُدرأُ بالشَّبهات» نمی توان ضمان دیه را بر بیت المال نیز مسلم شمرد، مگر در صورتی که مرگ مجرم مسلماً معلول اجرای حد باشد.

ضمناً علاوه می کنم که هر چند در عبارت متن هدایه مرغینانی فقط کلمه امام آمده، اما آن طور که اشاره شد ظاهراً شامل قاضی و حاکم شرع که منصوب از طرف امام باشند، نیز می شود، چرا که در حقیقت جانشین و نایب مناب امام شمرده می شوند و همان طور که شخص امام ضامن دیه نیست، قائم مقام او نیز ضامن دیه نباشد. والله العالم بحقائق الأمور و الأحوال^۴

روح الله شهیدی

وقف نامه‌ای از ساره، دختر آلپ ارسلان (۴۲۰-۴۶۵ ق): وقف قرآنی از قرن پنجم در مسجد جامع فرهادجرد

أَلْبُ أَرْسَلَانَ، یا الپ ارسلان، محمد بن چغری بیک داوود بن میکائیل بن سلجوق بن دُقاق (محرم ۴۲۰-ربیع الاول ۴۶۵ ق)، دومین سلطان از خاندان سلجوقی، ملقب به عضدالدوله، تاج‌الملة، یمین امیرالمؤمنین و ابوشجاع است. نام خود را پس از اسلام آوردن به محمد تغییر داد، و لقب الپ ارسلان (در ترکی به معنای: شیرشجاع) را به سبب شجاعت و جنگاوری به او دادند. او پس از عمویش، طغرل (نخست فرمانروای سلجوقی) در فاصله سالهای ۴۵۵ تا ۴۶۵ هجری قمری فرمانروایی کرده است و گستره فرمانروایی اش از خراسان بزرگ تا عراق و شامات و آناتولی را دربر می‌گرفت. معروف‌ترین رخداد حکومتش، پیروزی بر امپراتوری بیزانس در نبرد ملازگرد بود که طی آن توانست قلمرو امپراتوری سلجوقی را با فتح گرجستان، ارمنستان و آناتولی گسترش دهد.

منابع کهن فرزندان چندی برای الپ ارسلان بر شمرده‌اند؛ از جمله دخترانی با نام‌های عزت‌الدین ارسلان ارغو، ساره، عایشه، وزلیخا. از سرگذشت و سرنوشت این دختران در منابع تاریخی کمتر اطلاعی به میان آمده است. من در میان نسخه‌های قرآنی موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی به سندی برخوردی که اطلاعی در خصوص یکی از دختران الپ ارسلان به ما می‌دهد. جزوه قرآنی شماره ۴۴۶۶ در کتابخانه آستان قدس رضوی حاوی یادداشت و وقف نامه‌ای است که انتساب آن را به یکی از دختران الپ ارسلان اثبات می‌کند. با آنکه این وقف نامه تاریخ ندارد، می‌توان حدس زد که در قرن پنجم هجری، اندکی پس از درگذشت ساره دختر الپ ارسلان نوشته شده باشد. این قرآن بر مسجد جامع شهر فرهادجرد در ناحیه کهن آشفند / آشفند / آسفند (نام کنونی: فرهادگرد، در نزدیکی فریمان مشهد) وقف شده بود تا در مسجد یا در سرمزار مؤمنان در قبرستان شهر خوانده شود. متن وقف نامه چنین است:

انگته | حاشیه | یادداشت | ۱۳۱۸ | سال سی و یکم، شماره پنجم، آذرودی — ۱۳۹۹ هـ
آینه پژوهش ۱۸۵

السبيل سبلته الخاتون الجليلة السيدة الزاهدة السارة | بنت ملك الاسلام الب ارسلان رضي
الله عنها | على جميع قراء المسلمين ليوضع في المسجد الجامع بفهرادجرد | من ناحية
أسفند [أسفند] ويقراً على رؤس المقابر بها ابتغاء وجه الله وطلب ثوابه لا يباع ولا يوهب ولا
يملك ولا يرهمن ولا يورث إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها وهو خير الوارثين؛ الله تقبل منها
ويغفر لكاتبه وقاريه ولمن نظرفيه ولجميع المسلمين والمسلمات | وهو أرحم الراحمين

برگ پیش از وقف نامه نیز حاوی دو یادداشت تاریخ دار از سال های ۶۷۶ و ۷۰۸ هجری است که
اطلاعات بیشتری در باب سرگذشت این قرآن می دهد. یادداشت اول به خط یکی از علویان نشان
می دهد که ابوالقاسم بن الحسن بن محمد العلوی در ذی الحجه سال ۶۷۶ این قرآن را قرائت کرده و
سپس از فهادجرد بیرون رفته است. یادداشت دوم، نشان می دهد که در شعبان سال ۷۰۸ هجری،
این نسخه به شهر مشهد منتقل شده بوده و در آنجا قرائت شده است. نکته جالب در یادداشت دوم
این است که در این سال، تمام سی جزء قرآن در مشهد بوده، اما اکنون گویا تنها همین یک جزء از
وقفیات ساره دختر الب ارسلان باقی مانده است.

[بتاریخ الخامس من ذی] الحجة حجة ستة و سبعین؟ وستمائة | این خوانده شد و فهادجرد را وداع
کرده شد | کتبہ أبو القاسم بن الحسن بن محمد العلوي بخطه

این سی پاره را خوانده شد در مشهد | مقدس بطوس در غزه شعبان المعظم | سنة ثمان و سبعمائة العبد
الضعيف ...؟





فرهادجرد، فرگرد یا فرهادگرد شهری بسیار کهن از خراسان قدیم است که قصبه یا مرکز اشفند به شمار آمده است. اشفند (که با تلفظ‌های دیگری چون آزند، آشپند، آشقند، آسفند، آسپند و آسفند نیز خواند شده) یکی از ولایات اصلی نیشابور بوده، و در مسیر نیشابور به مرو قرار داشته است. ذکر این نام در وقف‌نامه، نشان می‌دهد که دختر الب ارسلان و چه بسا دیگر فرزندان وی در قرن پنجم هجری در این منطقه سکونت داشته‌اند.

تعبیر «علی رؤوس المقابر» که در وقف‌نامه این نسخه آمده، و بوی‌گرفته برداری از عبارت فارسی «بر سر قبر» و «بر سر خاک» می‌دهد، اصطلاحی بسیار رایج در وقف‌نامه‌های قرون پنجم تا ششم هجری به‌ویژه در خراسان بوده است. مثلاً در وقف‌نامه الحسن بن ابی‌العباس بن سعید در سال ۵۲۹ قمری برگورستان روستای رش، و وقف ضیاء الدین یوسف المعروف بالاشاه برگورستان فهلوی از روستاهای مرو دشت در قرن ششم هجری، همین تعبیر آمده است. در همین سده‌ها، مکرراً عبارت «علی رأس تربة...» برای وقف بر مزار بزرگان، به‌ویژه بر حرم رضوی در مشهد به کار رفته است. از جمله در وقف‌نامه شیخ علی بن الحسین | المشرف النیسابوری در سال ۵۴۰ هجری؛ خدیجه بنت محمد بن ابی بکر البلیخی در سال ۵۵۲ هجری؛ عایشة الحولا بنت عبدالله بن عبدالرحمن التاجرد در سال ۵۵۴ هجری؛ ابوالقاسم بن محمد بن الحسن الحسینی در سال ۵۸۱ هجری؛ و عمر بن ابی بکر النائب در سال ۶۱۱ هجری.

این تنها جزوه باقی مانده از وقفیات ساره دختر الب ارسلان، در ۵۲ برگ از کاغذ حنایی (۱۳*۱۳ سانتی متری)، حاوی جزء نوزدهم قرآن از آیه ۲۱ فرقان تا ۵۱ نمل است. دستخط آن یکی از کهن‌ترین

نمونه‌های نسخ ایرانی و مخلوط به ثلث در قرن پنجم هجری است. کاتب بنا به سنت قدیم ایرانی، در زیرسین، سه نقطه، و در زیر حروف ر، د، ص و ط، یک نقطه می‌گذارد تا آنها را از حروف مشابه تفاوت بخشد. وی پایان هیچ آیه‌ای را مشخص نمی‌کند، اما مُذْهَب نسخه با شمسه‌هایی در حاشیه (که حاوی حروف ابجدند) به پایان هر ده آیه اشاره می‌کند. رسم و املائی کلمات مطابق با رسم املائی و قیاسی (نه رسم عثمانی) است. جدول کوتاه زیر نشان می‌دهد که متن قرآن در این نسخه به قرائت حفص از عاصم نیست، بلکه از همه بیشتر به قرائت قاریان بصری (ابوعمر و یعقوب) نزدیک است.

فهرستی از اختلاف قرائات مذکور در قرآن ساره دخترالب ارسلان

برگ	آدرس آیه	قرائت حفص	قرائت نسخه ۴۴۶۶	مطابق با قرائت
ب ۵	فرقان، ۳۸	وَتَمُودَا	وَتَمُودَا	کسائی، خلف، شعبة، ابوعمر و ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، ابن عامر
ب ۱۲	فرقان، ۶۷	لَمْ يَقْتُرُوا	لَمْ يَقْتُرُوا	ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، ابن عامر
ب ۲۲	شعراء، ۵۶	حَادِرُونَ	حَادِرُونَ	ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، هشام
الف ۲۹	شعراء، ۱۳۷	خُلِقَ الْأَوَّلِينَ	خُلِقَ الْأَوَّلِينَ	کسائی، ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، ابوجعفر
الف ۳۱	شعراء، ۱۴۹	فَارِهِينَ	فَارِهِينَ	ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر
الف ۳۴	شعراء، ۱۸۷	كِسْفًا	كِسْفًا	حمزة، کسائی، خلف، شعبة، ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، ابن عامر
الف ۴۴	نمل، ۲۲	فَمَكَّتْ	فَمَكَّتْ	حمزة، کسائی، خلف، شعبة، ابوعمر و رويس، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، ابن عامر
الف ۴۵	نمل، ۲۵	أَلَّا يَسْجُدُوا	أَلَّا يَسْجُدُوا	کسائی، رويس از یعقوب، ابوجعفر
الف ۴۵	نمل، ۲۵	تُحْفُونَ	يُحْفُونَ	حمزة، خلف، شعبة، ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، ابن عامر
الف ۴۵	نمل، ۲۵	تُعْلِنُونَ	يُعْلِنُونَ	حمزة، خلف، شعبة، ابوعمر و روح، ابن کثیر، ابن عامر
ب ۴۷	نمل، ۳۶	آتَانِي اللَّهُ	آتَانِ اللَّهُ	حمزة، کسائی، خلف، شعبة، ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، ابن عامر
ب ۵۱	نمل، ۴۹	مَهْلِكِ أَهْلِهِ	مُهْلِكِ أَهْلِهِ	حمزة، کسائی، خلف، ابوعمر و یعقوب، ابن کثیر، نافع، ابوجعفر، ابن عامر